کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مارک ـ ج ـ گازیوروسکی

بخش علوم سیاسی دانشگاه ایالتی «لوییزیانا»

اوت ۱۹۸۷

ترجمه

سرهنگ غلامرضا نجاتی

ضمیمه کتاب

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و ...

نام کتاب : کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
تألیف : مارک ـ ج ـ گازیوروسکی
ترجمه : سرهنگ غلامرضا نجاتی
ناشر : شرکت سهامی انتشار
نوبت چاپ : دوم
چاپخانه : حیدری
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار : بهار ۱۳۶۸
بها : ۲۸۰ ریال

کودتای ۲۸ مُرداد ۱۳۳۲

مارک ـ ج ـ گازیوروسکی

بخش علوم سیاسی دانشگاه ایالتی «لویزیانا»

اوت ۱۹۸۷

ترجمه

سرهنگ غلامرضا نجاتی

مقدمه:

۱

با گذشت سی و پنج سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) و پخش مقالات و کتابهای بی‌شماری که درباره آن انتشار یافته است، معهذا بحث پیرامون این حادثه تاریخی و پیامدهای آن، از سوی پژوهشگران غربی، همچنان ادامه دارد. هر یک از این منابع، ماجرا را از زاویه و دیدگاه خاصّ خود، و در جهت روشن ساختن زوایای پنهان آن و مایه‌های قوت و ضعف عملکرد سیاسی دولتهای ایالات متحده آمریکا و بریتانیا و نیز درک خطاها یا اشتباهات سیاستگران و در نهایت به منظور ارائه خط مشی سیاسی آینده آمریکا و متحدین غربی آن، در قبال دولت ایران و دیگر کشورهای جهان سوم، بررسی می‌کنند.

انگیزهٔ ما، از ترجمه و نقل گزارشی که به دنبال خواهد آمد، روشنگری بیشتر بر بسیاری از نکات مبهم این واقعه، به منظور درک علل و اسبابی است که موجب گردید کودتا موفق شود و ارتجاع و استبداد، بار دیگر به کشورمان مسلط گردد. شناخت علل آسیب‌پذیری دولت مصدق که چنان پایگاه نیرومند مردمی داشت، در برابر مخالفان، بررسی مایه‌های قوت و ضعف رهبری نهضت ملی ایران، تعارض میان دلبستگی به آرمانهای دموکراتیک و اعمال «قدرت» در حاکمیت، و نیز نقش روحانیت در نهضت ملی و بررسی آثار سیا[illegible]اعی، اقتصادی و فرهنگی کودتا،

اهم مسائل مورد بحث ما را تشکیل می دهد.

۲

دستگاه رهبری جبهه ملی

جبهه ملی که به دنبال اعتراض دکتر مصدق به نحوهٔ انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی تشکیل شد، یک حزب سیاسی نبود بلکه ترکیبی بود از رهبران چند حزب و دستجات مذهبی و چند تن از مدیران روزنامه‌ها با افکار و عقاید گوناگون، که پس از عدم موفقیت در تحصن دربار، به اجتماع خود ادامه دادند و روز ۱۹ آبان ۱۳۲۸ موجودیت جبههٔ ملی را به رهبری دکتر مصدق اعلام کردند[1]. افراد جبهه، که بیشتر آنها در دولت مصدق و یا در فراکسیون نهضت ملی در مجلس عضویت داشتند، تربیت شدهٔ دوران حرکت ملی نبودند. شخصیت سیاسی و سوابق اداری اغلب آنان روشن نبود، برخی، قبل از پیوستن به دکتر مصدق، از اجزاء هیئت حاکمه گذشته بودند و جز سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰، سابقه مبارزاتی نداشتند. سوابق سیاسی چند تن از آنها نامطلوب بود و دیدگاههای سیاسی و اجتماعی‌شان نیز هماهنگی نداشت، به نحوی که اغلب مواضع ضد و نقیض اتخاذ می‌کردند و هنگام تصمیم گیری، بر سر مسائل مهم مملکتی به مشاجره و حتی زد و خورد می پرداختند[2]. بیشتر آنان از حیث درک و تحلیل مسائل سیاسی، ضعیف بودند و در برخورد با مسائل پیچیدهٔ مملکتی یا خارجی، دچار ساده‌اندیشی می‌شدند. برخی از آنان که فرصت‌طلب هم بودند، در نیمه راه از صحنه خارج شدند و فریب دربار را خوردند. چند تنی نیز، به خدمت سازمان‌های جاسوسی انگلیس و آمریکا

۱ــ نگاه کنید به ترکیب جبهه ملی در بدو تشکیل. صفحات ۸۴ــ۸۳ کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد.

۲ــ نگاه کنید به یادداشت‌های دکتر سیدحسین فاطمی در مخفی گاه. همان کتاب؛ صفحات ۵۷۵ــ۵۶۷.

درآمدند و در برابر نهضت مردم ایران موضع گرفتند.برخی عمق و وسعت حرکت مردمی و رسالت تاریخی خود را درک ننمودند و حتی، هویت تاریخی پیدا نکردند و تنها معدودی از آنان، تا پایان، در سنگر مبارزه باقی ماندند.

سازماندهی در نهضت ملی

دستگاه رهبری نهضت ملّی، سازماندهی متناسب با آرمان‌ها و اهداف خود نداشت. جبهه ملی، هرگز به صورت یک سازمان سیاسی محل بحث و تجزیه و تحلیل مسائل مملکتی درنیامد. چندی پس از تشکیل دولت ملی مصدق، از جبهه ملی فقط اسم و شهرتی باقی ماند، هرچند وجود احزاب ملی، مانند حزب ایران، حزب زحمتکشان نیروی سوم، تا حدودی این کمبود را جبران می‌کرد، اما هرگز «جبهه» به صورت یک سازمان متشکل و متناسب با رسالت تاریخی خود درنیامد. به همین دلیل در مواقع بحرانی، بخصوص در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، قادر به بسیج، حتی آمادگی هوشیارانه مردم، در مقابله با حریف جسور و هوشیار و با طرح و برنامه نشد.

نقش روحانیت در نهضت ملی

در ساختار اجتماعی ایران، روحانیت تشیع، جایگاه ویژه‌ای دارد. در این ساختار، مناسبات روحانیت، با توده‌های مردم، در ارتباط با مصالح جامعه، از اهمیت خاصی برخوردار است. این مناسبات، طی قرن گذشته، از جهت مثبت و منفی، یکی از عوامل اساسی در مبارزات ملی و مقاومت‌های مردمی بوده است.

در جریان مبارزه ملت ایران برای ملی کردن نفت و طرد استعمار بریتانیا، مراجع و علمای دینی و روحانیون، به سه گروه تقسیم شده بودند. گروهی که اکثریت بزرگی را تشکیل می‌داد، نسبت به مسائل سیاسی بی‌تفاوت بودند. گروه دوم، ک [illegible] داد کمتر از گروه اول بود، ولی

قدرت چشمگیری داشت. علماءِ درباری بودند که ارکان استبداد و حاکمیت محسوب می‌شدند و برخی با بیگانگان ارتباط داشتند. گروه سوم آنهائی بودند که تقوی و تعهد دینی داشتند. اینان یا به جبهه ملی پیوستند و یا از آن حمایت کردند. برخی از مراجع طراز اول این گروه، ملی شدن صنعت نفت را تأیید کردند و تعداد قابل توجهی از روحانیون تهران و شهرستانها، به جنبش پیوستند و حتی چند تن از آنان، پس از کودتای ۲۸ مرداد، به طور جدی در کنار مردم به مقاومت و مبارزه علیه رژیم کودتا ادامه دادند[۳].

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، یکی از چهره‌های سرشناس روحانیت بود که از همان آغاز از جنبش ملی حمایت کرد و نقش مؤثری در مبارزه برای ملی شدن نفت ایفا کرد، ولی همکاری او با جبهه ملی و دولت مصدق دیری نپایید. جدایی کاشانی از نهضت و جانبداری از دربار؛ همچنین مخالفت چند تن دیگر از روحانیون با دولت در شکست نهضت ملی تأثیر زیادی داشت و تبریک مرجع تقلید شیعیان، به مناسبت پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه، عامل مؤثری در تثبیت رژیم کودتا بود.

۳

با توجه به نکات بالا، دربارهٔ نقایص و ضعف تشکیلاتی، سازماندهی و ترکیب دستگاه رهبری نهضت ملی، اینک به بررسی روش دکتر مصدق در برخورد با توطئه‌های مخالفین، بالاخص عدم قاطعیت وی در مقابله با کودتا، به منظور درک این نکته می‌پردازیم که چرا دولت مصدق آنقدر آسیب‌پذیر بود و چرا مخالفان به آن آسانی و با موفقیت

۳ــ ازجمله این روحانیون باید این افراد را نام برد: حاج سید ضیاءالدین صدر حاج سیدجوادی ــ حاج سیدرضا زنجانی ــ جلالی موسوی ــ حاج سیدمحمود طالقانی ــ حاج سیدمحمدعلی انگجی ــ حاج سیدابراهیم میلانی ــ حاج سیدمرتضی شبستری و حاج سیدعلی قمی و فرزندان وی.

می‌توانستند برای دولت دشواری فراهم کنند و مصدق را در تنگنا قرار دهند؟

اگر بگوییم ناتوانی دولتی که چنان پایگاه مردمی داشت، ناشی از دلبستگی مصدق به آرمانهای دموکراتیک و مشروطه‌خواهی بود، این سئوال پیش می‌آید که چگونه سیاستگران واقع‌بین ملّی، می‌توانند هم به ارزشهای دموکراسی وفادار بمانند و هم در اداره مملکت، با قاطعیت عمل کنند. در اینجا مسئله دیگری مطرح می‌شود و آن تشخیص و تمیز حد و مرز «قاطعیت» در حاکمیت و درک این نکته است که آیا حکومت کردن با قاطعیت، بر حقوق و آزادیهای مردمی و اجتماعی جامعه، آسیب نخواهد رساند و به خودکامگی منتهی نخواهد شد؟

بررسی و تحلیل این موضوع سئوال دیگری را پیش می‌آورد که آیا تحقق آرمانهای مصدق و یاران او، در چهارچوب قانون اساسی و دیگر قوانین مملکتی امکان داشت، یا می‌بایست راه دیگری را انتخاب می‌کرد. دکتر مصدق، در جبهه داخلی، با دشمنان کارکشته و فراوانی روبرو بود. وی در مبارزه با بریتانیا و ایادی او، در دربار، مجلس و ارتش با مخالفانی سروکار داشت که در خدمت دشمن بودند و دانسته به میهن خود خیانت می‌کردند. مصدق در این پیکار بی‌امان، تنها به پشتوانه حمایت مردم متکی بود، ولی در کشوری که مسیر حرکت مردمی را، به آسانی می‌توان تغییر داد، و افراد به سهولت در جهت خیانت به کشور کشانده می‌شوند، تنها به امید حمایت و یاری مردم، نمی‌توان پایگاه استواری فراهم ساخت.

در اینجا باید درباره مفهوم «خیانت» توضیحی داد: خیانت دربافت اخلاقی یک جامعه می‌تواند مطرح شود. باید پاره‌ای از باورها و ارزشهای اخلاقی، در یک جامعه قبول عام داشته باشد، تا مفاهیمی مانند خیانت معنی پیدا کند. در جامعه‌ای که وزیر آن به نفع دشمن جاسوسی می‌کند، نماینده مجلس به خدمت «اینتلیجنت سرویس» درمی‌آید و افسر فرمانده مأمور دفاع از خاک ک... ...شمن وعده یاری می‌دهد[۱] از

خیانت سخن گفتن مشکل است.

۴

اینک اثرات و پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد را، که به صورت دو هدف عمده درازمدت و کوتاه‌مدت استعمارگران انگلیسی و آمریکائی بوده است جمعی‌بندی می‌کنیم: .

هدف های کوتاه‌مدت، عبارت بودند از: ۱ــ براندازی حکومت ملی دکتر مصدق ۲ــ بازگردانیدن شاه و استقرار استبداد سلطنتی ۳ــ اعاده سلطه ایالات متحده و بریتانیا به ایران ۴ــ بازگردانیدن جریان نفت به غرب.

با پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، ایالات متحده و بریتانیا، به اهداف کوتاه‌مدت چهارگانه خود دست یافتند و با براندازی حکومت دکتر مصدق و بازگردانیدن محمدرضا شاه، سلطه خود را در ایران تحکیم کردند. طی بیست و پنج سال پس از کودتا، مصرف کنندگان غربی بیش از ۲۴ بیلیون بشکه نفت ایران را به بهای بسیار نازلی بردند. میانگین پولی که بین سالهای ۱۹۶۰ــ۱۹۵۴ بابت هر بشکه به ایران پرداخت شد، یک دلار و هشتاد و پنج سنت و بین سالهای ۱۹۷۱ــ۱۹۶۰ یک دلار و هشتاد سنت بود[۵].

هدفهای درازمدت استعمارگران عبارت بود از سرکوب کردن جنبش ملی مردم ایران و ریشه کن کردن آن در تمامی ابعاد و یا لااقل مخدوش ساختن آن، ولی این هدف در همه زمینه‌ها به شکست انجامید. هر چند مبارزه ملت ایران شکست خورد اما کودتا نتوانست درک و آگاهی ملی مردم و آثار تاریخی آن را مخدوش کند. از نظر حقوقی نیز، با همه کوشش ها

←

۴ــ نگاه کنید به همان کتاب، صفحات ۲۴۶ و ۳۶۴.

5- Jeames A.Bill: The Eagle and the Lion, The Tragedy of American Iranian Relation; Yale University Press. New-Haven, 1988.P.93.

و زدوبندها، نتوانستند اصل ملی شدن را نفی نمایند.

جنبش ملی ایران، فراترازیک حرکت سیاسی، به صورت یک تحول فرهنگی درآمد و عملاً براندیشه های سیاسی انحرافی، مهر باطله زد. به ملت ایران اعتمادنفس داد، هویت انسانی، ایرانی و اسلامی او را تقویت کرد. جنبش های دیگری را در جهت ملی کردن نفت در جهان سوم و دیگر کشورهای نفت خیز، سبب شد. همچنانکه جمال عبدالناصر، در سال ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد.

مداخله آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، به چهره سیاسی ایالات متحده، لطمه شدید وارد ساخت تا جائی که... ویلیام دوگلاس (William O. Douglas) قاضی والامقام امریکائی مداخله آمریکا را در امور ایران تقبیح کرد و نوشت:

«هنگامی مصدق، این مرد دموکرات منش که من به دوستی با او افتخار می‌کنم، اصلاحات اساسی خود را در ایران آغاز کرد، ما به هراس افتادیم و برای براندازی او، با انگلیسی ها متحد شدیم و در این کار موفق گشتیم، ولی از آن پس، دیگر نام ما در خاورمیانه، با احترام یاد نشد»[۶].

دیوید پین تر (David Painter) مورخ برجسته آمریکایی نیز نوشت:

«بهای مداخله در ایران، برای ما بسیار گران تمام شد. لزوم همراهی با شرکت های نفت آمریکائی، ایالات متحده را درگیر مداخله در ماجرای ایران کرد و پیامد آن، تخطی از اصول عدم مداخله در امور دیگر کشورها بود»[۷].

6- Willian O.Douglas, "The U.S and Revolution," in K.E. Boulding et al., The U.S and Revolution (Santa Barbara, Calif,: Center for the Study of Democratic Institution , 1961) P.10.

7- Painter, Oil and the ... Century, P.198.

۵

مطالبی را که در زیر می‌خوانید نتیجه تحقیقی است که به وسیله مارک گازیوروسکی (Mark J. Gasiorowski) در بخش علوم سیاسی دانشگاه ایالتی لویزیانا، پیرامون کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفته است و در مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، در شماره ۱۹ سال ۱۹۸۷ درج شده است. قبل از مطالعه این گزارش مستند، یادآوری چند نکته را ضرور میدانیم:

۱ــ بخش عمده اسناد و مدارکی که در این گزارش آمده است، قبلاً در کتاب: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد[۸] مورد استفاده قرار گرفته است.

۲ــ اسناد جدیدی که در هیچ یک از روایات مربوط به کودتای ۲۸ مرداد انتشار نیافته و برای اولین بار در این گزارش آمده است، عبارتند از: نقش احمد آرامش[۹] در همکاری با سازمان M 16 ــ نقش سازمان اطلاعاتی و جاسوسی «بدامن» وابسته به «سیا» ــ فعالیت‌های پنهانی چند تن از روحانیون درباری برای تضعیف دولت ــ عملیات گروهی از نمایندگان مجلس شورای ملی، به رهبری جمال امامی و ابوالحسن حائری‌زاده در جهت براندازی دولت مصدق ــ نقش مظفر بقائی و سرلشکر زاهدی در قتل سرتیپ محمود افشار طوس...

۳ــ در این گزارش به عملیات سازمان جاسوسی بریتانیا در جهت براندازی دولت مصدق و روی کار آمدن سید ضیاء‌الدین طباطبائی و

۸ــ از انتشارات شرکت سهامی انتشار ــ تالیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپهای ۱ــ۲ــ۳ سال ۱۳٦٤ــ۱۳٦٦

۹ــ احمد آرامش پس از استقرار رژیم کودتا در مقام وزارت و رئیس سازمان برنامه خدمت کرد. چندی بعد به علت مخالف با مقامات دولت و انتقاد از شاه دستگیر و به زندان افتاد. پس از رهائی از زندان در رأس گروهی که ظاهراً طرفدار رژیم جمهوری بودند به فعالیتهای ضد رژیم پرداخت و سرانجام در پارک لاله (فرح سا[illegible]ین ساواک ترور شد.

احمد قوام (قوام‌السلطنه) و سرلشکر فضل‌الله زاهدی به طور مشروح اشاره شده است.

۴ــ برای سهولت کار پژوهشگران دانشگاهی و دیگر علاقه‌مندان، منابع و مآخذ اسناد و مدارکی که در این گزارش به آنها استناد گردیده، به طور کامل نقل شده است.

غلامرضا نجاتی

مارک ـ ج ـ گازیوروسکی

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مقدمه:

اکنون که به گذشته می نگریم، درمی یابیم کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در ایران، که با حمایت ایالات متحده آمریکا صورت گرفت، در مقام یکی از وقایع مهم تاریخ جهان پس از جنگ (دوم) درآمده است. این کودتا، حکومت دکتر مصدق، آخرین رژیم دموکرات‌منش و مردمی را که در ایران به وجود آمده بود برانداخت و رژیم دیکتاتوری جایگزین آن، همه فعالیت‌های سیاسی جامعه را سرکوب کرد. تنش حاصل از این نظام، سهم بسزائی در تکوین انقلاب ۱۳۵۷ ایران داشت. اگر مصدق سرنگون نشده بود، شاید انقلابی هم رخ نمی داد.

کودتای ۲۸ مرداد، نخستین تجربه ایالات متحده، در زمینه فعالیت‌های محرمانه در دوران صلح، برای براندازی یک دولت خارجی نیز بشمار می رود و می توان آنرا سرآغاز یک سلسله اقدامات دیگر، نظیر کودتای ۱۹۵٤ گواتمالا و سرنگونی دولت «سالوادور آلنده» در سال ۱۹۷۳ در شیلی دانست[۱]. افزون بر این، ایالات متحده را در صف اول آماج حملات انقلاب ایران قرار داد.

با آنکه کودتای ۲۸ مرداد، یکی از رویدادهای مهم تاریخ بشمار می رود، معهذا چگونگی این ماجرا، هنوز به نحو کاملی روایت نشده است. مشهورترین روایت کودتا، یعنی نوشته «کرمیت روزولت» مأمور عالیرتبه «سیا» که رهبری عملیات کودتا را به عهده داشت، اشتباهات و لغزش های بسیاری در بر دارد[۲].

در این بررسی و تحقیق، سعی شده است با استفاده از اسناد دیپلماتیکی که اخیراً انتشار یافته است° و گفتگوهائی که با دست‌اندرکاران عمده انگلیسی و آمریکایی انجام گرفته، نقش ایالات متحده و بریتانیا، در کودتا روشن شود[۳]. این بررسی از گفته‌های

روزولت و دیگر روایاتی که تاکنون انتشار یافته کامل تر است. علاوه بر این، با همه دست اندرکاران عمده آمریکایی و انگلیسی، که در این ماجرا دخالت داشته اند و زنده اند و متمایل به گفتگو بوده اند، مصاحبه به عمل آمده است. افزون بر این، همه اسناد سیاسی و پرونده های مربوط به مداخلات ایالات متحده و بریتانیا که در دسترس بوده اند، مورد استفاده واقع شده است، و بدینسان، به احتمال زیاد، نتایج این بررسی برای مدت زمانی، کامل ترین روایت، از چگونگی دخالت ایالات متحده و بریتانیا در کودتای ۲۸ مرداد خواهد ماند. در بررسی حاضر، سه پرسش عمده، مدّنظر بوده است:

۱ـ چرا ایالات متحده درگیر این کودتا شد؟

۲ـ بریتانیا و دست اندرکاران مختلف ایرانی، در این ماجرا چه نقشی ایفا کردند؟

۳ـ نقش ایالات متحده آمریکا در براندازی دولت دکتر مصدق، تا چه حد، اهمیت داشت.

با آنکه پاسخ به هیچ یک از این پرسش ها، نمی تواند قطعی باشد، ولی ارائه اسناد و مطالب در این بررسی، تا حدودی، مطالب مود بحث را روشن تر خواهد ساخت.

بحران نفت ایران و انگلیس و سیاست بریتانیا درقبال ایران

روز نهم اردی بهشت ۱۳۳۰ (۲۹ آوریل ۱۹۵۱) محمدرضا پهلوی، شاه سابق ایران در برابر امواج خروشان و فزاینده تمایلات مردم تسلیم شد و محمد مصدق را به نخست وزیری منصوب کرد. مصدق، حقوقدان و مالک ثروتمندی بود که از سالهای اول قرن حاضر، به صورت یک چهره سیاسی برجسته بشمار می رفت. وی در پی سالها خدمات گوناگون ملی، به عنوان یک لیبرال دموکرات منش و ناسیونالیست سرسخت شهرت یافته بود. دکتر مصدق، در سالهای آخر دهه ۱۹۴۰، با دو مسئله مورد توجه مردم، هم رأی و همصدا بود؛ خواست انتقال قدرت سیاسی از دربار به پارلمان (مجلس) و نیز، خواست افزایش نظارت روی صنعت نفت ایران، که در کنترل شرکت بریتانیایی نفت انگلیس و ایران قرار داشت. در سالهای آخر دههٔ ۱۹۴۰، این دو مسئله در صحنه سیاست ایران اهمیت روزافزونی کسب کرد. افزون بر این، در آن ایام، این دو موضوع به نحو فزاینده ای با یکدیگر وابسته و مربوط شده بودند؛ بدین معنی که

* منظور اسنادی است که اخیراً از طبقه بندی «سرّی» خارج شده و در اختیار پژوهش گران قرار گرفته است.

انگلیسی ها به علت کنترل نامحدودی که روی نفت داشتند، در ایران بسیار قدرتمند شده بودند و از این اقتدار و نفوذ خود، از حمایت شاه هم سود می بردند. مردم نیز به طور آشکار، شاه را دست‌نشانده انگلیسی ها می پنداشتند، زیرا وی حاضر نشده بود برای مذاکره درباره امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، یا ملی شدن اقدامی به عمل آورد.[۴]

در سال ۱۹٤۹، هنگامی که خبر موافقت‌نامه جدیدی که به سود شرکت نفت انگلیس و ایران تنظیم شده بود انتشار یافت، و شاه نیز درصدد مداخله و اعمال‌نفوذ در انتخابات مجلس شانزدهم برآمد، دو مسئله مورد بحث، تحت‌الشعاع دیگر مسائل سیاسی قرار گرفت و مخالفین را خشمگین ساخت. تظاهرات گسترده‌ای صورت گرفت و سازمانی، به نام جبههٔ ملی به منظور هماهنگ ساختن مقابله با شاه و انگلیس، تشکیل شد و طولی نکشید که مصدق به عنوان رهبر بلامنازع آن سازمان تثبیت گردید.

جبهه ملی، ائتلاف گسترده‌ای بود از گروه‌ها و احزاب سیاسی، متشکل از طبقات متوسط و پائین، و ترکیب اصلی آن عبارت بود از حزب ناسیونالیست و ترقیخواه ایران، به رهبری اللهیار صالح و کریم سنجابی، که بیشتر اعضای آن، روشنفکران چپگرای ضد شوروی بودند و نیز حزب زحمتکشان، به رهبری مظفر بقائی و خلیل ملکی که اعضای آن را کارگران و روشنفکران چپ تشکیل می داد، همچنین جمعیت مجاهدین اسلام، به رهبری آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، که اعضای آن اکثر، بازاریان، کارگران و روحانیون عادی بودند. حزب پان‌ایرانیسم، یک سازمان ملی گرای افراطی، با افرادی که اغلب از بزن بهادرهای اقشار پائین بود، با جبهه ملی پیوستگی داشت ولی به طور رسمی عضو آن نبود.

جبهه ملی تعداد زیادی از افراد منفرد، بخصوص قشرهای طبقات متوسط را جذب کرده بود که وابستگی چندانی با جبهه نداشتند. مهمترین سازمان‌های مخالف دولت که عضو جبهه ملی نبودند، حزب کمونیست توده و جمعیت فدائیان اسلام بودند[۵].

در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) جبهه ملی، تظاهرات متعددی علیه شاه و انگلیس ترتیب داد و هفت تن، از جمله مصدق را نامزد انتخابات دوره شانزدهم مجلس کرد. نمایندگان جبهه، پس از حضور در مجلس تلاش خود را برای کاهش دادن قدرت شاه و نیز از ژوئن ۱۹۵۰ (خرداد ۱۳۲۹) برای ملی شدن صنعت نفت، ادامه دادند. در ماه مارس ۱۹۵۰ (اسفند ۱۳۲۹) مصدق لایحه ملی شدن صنعت نفت را تسلیم مجلس کرد. این لایحه به سرعت به تصویب رسید، و اندک زمانی بعد، مصدق، لایحه ملی شدن نفت را جنبه قانونی بخشید[۶].

تصویب قانون ملی شدن نف... ...گیری مستقیم مصدق، با دولت بریتانیا

گردید. انگلیسی ها، ۵۰ درصد از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را مالک بودند و نمی خواستند ملی شدن را به طور کامل بپذیرند. متعاقب ماه های بعد، بریتانیا برای استیلای مجدد خویش بر نفت ایران، طرح سه استراتژی را در نظر گرفت، تا بدان وسیله مصدق را وادار به پذیرش یک راه‌حل مطلوب کند و یا او را از کار برکنار سازد[۷].

بخش اول این استراتژی، شامل یک سلسله مانورهای حقوقی بود؛ بدین روال که از دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه، درخواست شد که درباره مناقشه نفت رسیدگی کند. بدین‌منظور، هیئتی را، با پیشنهاد شناسائی اصل ملی شدن، مشروط بر فروش نفت توسط شرکت نفت انگلیس و ایران، براساس تنصیف ۵۰ــ۵۰ عواید، به تهران فرستاد، ولی مصدق این پیشنهاد را رد کرد. در ماه اوت (مرداد ۱۳۳۰) هیئت دیگری به سرپرستی ریچارد استوکس (Richard Stocks) به تهران آمد و مذاکرات را از سر گرفت. چون پیشنهاد هیئت استوکس با پیشنهاد پیشین بریتانیا تفاوت چندانی نداشت، اندکی بعد از طرف مصدق رد شد. از آن پس، انگلیسی ها از مذاکره مستقیم با مصدق امتناع کردند و به دیوان عالی دادگستری سازمان ملل و نیز میانجی گری ایالات متحده متوسل شدند[۸].

بخش دوم استراتژی بریتانیا، در جهت تضعیف موقعیت دولت دکتر مصدق، از راه محاصره اقتصادی ایران و مانورهای نظامی در منطقه بود. شرکت نفت انگلیس و ایران، از ماه مه به تدریج از میزان تولید نفت خود کاست و مانع از بارگیری نفتکش ها در آبادان شد. در اواخر ژوئیه ۱۹۵۱ این اقدامات، با پیوستن شرکت‌های عمده نفتی به خودداری از بارگیری نفت ایران، به یک تحریم کامل انجامید. در اواسط ماه مه (اواخر اردی‌بهشت) یک تیپ چترباز انگلیسی به قبرس اعزام شد، و رزمناو موریشس (Mauritius) به آبادان گسیل گشت. این گونه اقدامات موجب گردید که مصدق اعلام کند که اولین شلیک گلوله، سرآغاز جنگ جهانی سوم خواهد شد[۹].

با شکست مذاکرات استوکس، شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام کرد هر کس نفت ایران را خریداری کند، مورد تعقیب قضائی قرار خواهد گرفت. بریتانیا نیز از متحدین اروپایی خود خواست آن دسته از اتباعشان را که به ادامه کار در شرکت نفت نوبنیاد ملی شده تمایل دارند از این کار منصرف کنند.

در اوایل سپتامبر (اواسط شهریور) بریتانیا، صدور آهن،فولاد، شکر، وسایل و تجهیزات تصفیه نفت و کالاهایی را که [illegible] دلار تحصیل می شد، به ایران ممنوع

ساخت. شرکت نفت انگلیس و ایران، بیست هزار تن کارگر را در آبادان بیکار کرد و مصدق مجبور شد حقوق آنها را از خزانه دولت بپردازد. از تسعیر لیره‌های ایران به دیگر ارزهای خارجی نیز جلوگیری بعمل آمد. نا گفته نماند که اینگونه محدودیت‌های اقتصادی، ناقض تعهدات پیشین بین دولت‌های ایران و بریتانیا بود. در سپتامبر (شهریور ۱۳۳۰) چهار فروند ناوشکن انگلیسی، به رزمناو موریشس پیوسته و در آبهای مجاور آبادان به تمرین تیراندازی توپخانه، پرداختند. درهمین اوان، نیروهای زمینی و هوایی بریتانیا، در منطقه تقویت شدند[۱۰].

سومین بخش استراتژی بریتانیا، کوشش در جهت بر کناری مصدق بود؛ این امر بایستی به طور عمده، با توسل به اقدامات سیاسی محرمانه، و به کمک شبکه ای مرکب از سیاستمداران، بازرگانان، افسران ارتش و علماءِ سرشناس انجام می‌گرفت. ترکیب اصلی این شبکه، برادران رشیدیان بودند که از اوایل سال ۱۹۴۰ (اوایل جنگ جهانی دوم) عوامل عمده بریتانیا در ایران محسوب می شدند. گروهی از سیاستمداران معروف ایرانی هوادار انگلیس نیز بخش مهمی از این شبکه بشمار می رفتند. ازجمله این افراد سیدضیاءِ الدین طباطبائی بود که انگلیسی ها سعی داشتند موجبات نخست‌وزیری او را فراهم سازند. جمال امامی نیز که رهبری فراکسیون طرفدار انگلیس را در مجلس بعهده داشت، از زمره این سیاستمداران بود[۱۱].

انگلیسی ها، حتی پیش از آنکه مصدق زمام امور را بدست گیرد، شاه را برای نخست‌وزیری سیدضیاءِ الدین، زیر فشار گذاشته بودند. شاه ظاهراً با این امر موافقت کرده بود و گویا در همان موقع که مجلس مصدق را برای نخست‌وزیری معرفی کرد، با سیدضیاءِ الدین در این مورد مشغول گفتگو بود.

در ژوئن ۱۹۵۱، وینستون چرچیل (Winston Churchill) وآنتونی ایدن (Anthony Eden) رهبران حزب محافظه کار، که در قدرت نبودند، به وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد کردند که انگلستان و آمریکا، مشترکاً، از شاه خواستار عزل مصدق گردند. این پیشنهاد به مفهوم اجرای یک «کودتا» بود[۱۲]. حتی پیش از این امر، طرح هائی درزمینه اجرای یک سلسله عملیات محرمانه، برای براندازی مصدق، تحت عنوان «هدف شماره ۱» تهیه شده بود[۱۳]. شگفت آنکه، در همین ایام، چند تن از نمایندگان پارلمان انگلیس، برای احمد قوام، سیاستمدار کارکشته ایرانی و نخست‌وزیر اسبق، در وزارت خارجه، دست به فعالیت هائی زده بودند. وزارت خارجه در پاسخ این گروه گفته بود: «برنامه های دیگری در مرحله اجرا می باشد، ما پولمان را روی اسب دیگری شرط بندی کرده ایم». منظور از شرط بندی آنها روی اسب دیگر، سیدضیاءِ الدین بود[۱۴].

در طول تابستان ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) شاه برای برکنار ساختن دکتر مصدق، تحت فشار قرار گرفت، وی با اینکه نسبت به این امر، نظر موافق داشت، ولی همچنان فاقد قدرت تصمیم گیری بود[۱۵]. پس از شکست مذاکرات استوکس، همه امکانات موجود برای برکناری مصدق به کار گرفته شد. استوکس، اندکی پس از پایان مذاکرات خود، با شاه ملاقات کرد و مصرّانه خواستار عزل مصدق شد. معاون دائمی وزارت خارجه بریتانیا نیز خواهان یک «تلاش غیرمستقیم و پشت صحنه» برای برکناری مصدق شد و لزوم افزایش تهییج و تشویق مخالفان در مجلس شورای ملی را متذکر گردید[۱۶]. منظور از این کار، تلاشهای جمال امامی و فراکسیون هوادار او، برای مختل ساختن مجلس بود. وزارت خارجه نیز به تدوین خط مشی و دستورالعمل های جدیدی به منظور نحوهٔ برخورد و گفتگو، با جانشین مصدق، که به‌زعم آنها سیدضیاءِ بود، پرداخت. این خط مشی، اعطای وام از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران و ترتیب یک سازش موقتی، که به تأیید سیدضیاءِ رسیده بود و همچنین بازگشت شرکت نفت ایران و انگلیس را، با نام دیگری شامل می شد. وزیر سوخت و انرژی بریتانیا امیدوار بود که اینگونه اقدامات می تواند بریتانیا را از پذیرش ملی شدن کامل نفت، رهائی بخشد[۱۷].

در اوایل سپتامبر (شهریور ۱۳۳۰) سرفرانسیس شپرد (Sir Francis Shepherd) سفیر بریتانیادر تهران گزارش‌کردکه شاه با تغییر دولت موافق‌است و مخالفین در آستانه سرنگون ساختن مصدق قرار دارند. وزارت خارجه بریتانیا نیز اعلام داشت که مذاکرات پیرامون نفت به حال تعلیق درآمده و امیدی به حصول توافق با مصدق نیست. این بیانیه که «برای تشویق گروه مخالف، به رهبری سیدضیاءِ طرح شده بود» مصدق را بر آن داشت که انگلیسی ها را به کوشش برای سرنگونی خود متهم کند[۱۸].

تداوم اینگونه اقدامات دولت بریتانیا، همراه با یک سلسله تحریم اقتصادی و فعالیت‌های نظامی موجب اعتراض شدید دولت ایالات متحده گردید. سیاست گران آمریکایی معتقد بودند که مصدق «خواستار حصول یک توافق است» و به انگلیسی ها توصیه کردند با او مذاکره کنند[۱۹]. ولی انگلیسی ها تصمیم گرفته بودند که مصدق را به نحو فزاینده‌ای زیر فشار بگذارند؛ پس از اخراج کارکنان انگلیسی از حوزه‌های نفتی در ۲۰ سپتامبر (آخر شهریور ۱۳۳۰) طرح هایی برای اشغال آبادان تدارک دیده شد؛ ازجمله، فرمانده نیروی دریائی ایران را در آبادان راضی کردند که مقاومت چندانی از خود نشان ندهد. اتلی (Attlee) نخست‌وزیر بریتانیا، پرزیدنت ترومن (Truman)را از طرح اشغال آبادان آگاه کرد، ولی ترومن پاسخ داد که ایالات متحده از [illegible] مزبور، حمایت نخواهد کرد و بار دیگر

مذاکره را توصیه نمود. از این رو، اتلی مجبور شد به اعضای دولت خود بگوید که «با توجه به موضع ایالات متحده، توسل به زور برای نگاه داشتن کارکنان انگلیسی در آبادان، به مصلحت نمی باشد» [۲۰].

مخالفت ایالات متحده، موجب گردید که انگلیسی ها، از کوشش برای براندازی دولت مصدق، دست بکشند. در این موقع مسئله نفت در سازمان ملل مطرح شد و دکتر مصدق، با استقبال گرم مقامات رسمی ایالات متحده و احساس همدردی و علاقه‌مندی وسیع جوامع بین المللی روبرو گردید. بدین سان، انگلیسی ها، که در لغو قانون ملی شدن صنعت نفت و برکنار ساختن مصدق شکست خورده بودند و نامزد نخست‌وزیری آنها نیز بکلی اعتبارش را از دست داده بود، در جستجوی یافتن راه های دیگری برآمدند. طولی نکشید که راه مورد نظر خود را یافتند؛ احمد قوام که در اوایل سال ۱۹۵۱ دست ردّ بر سینه اش خورده بود، در اواخر سال ۱۹۵۱ و اوایل ۱۹۵۲، چند تن از فرستادگان خود را نزد انگلیسی ها روانه کرد. در مارس ۱۹۵۲ جولین امری(Julian Amery) نماینده محافظه کار پارلمان بریتانیا که در امور خاورمیانه تجارب زیادی داشت، برای دیدار غیررسمی قوام به پاریس اعزام شد. سپس، قوام به تهران بازگشت تا به تدارک صدارت خود مشغول گردد. صورتی از وزاری احتمالی کابینه وی، برای تأیید به انگلیسی ها تسلیم گردید. حمایت بریتانیا، به صورت مساعدت نمایندگان هواخواه انگلیس در مجلس و توافق دربار و برنامه پایان دادن به مسئله نفت نیز، عنوان گردید. قوام، به جرج میدلتن(George Middleton) کاردار سفارت بریتانیا در تهران اظهار داشت که «وی، تجدید روابط سنتی دوستانه بین ایران و بریتانیا را تضمین خواهد کرد و خواستار آن است که انگلیسی ها به عنوان شریک در صنعت نفت، به ایران بازگردند...» [۲۱]

قوام در اوایل ژوئن (اواسط خرداد ۱۳۵۰) با لوئی هندرسون (Loy Henderson) سفیر ایالات متحده در تهران نیز ملاقات کرد. به نظر هندرسن، قوام احتمالاً می توانست بهترین جانشین مصدق باشد، ولی مقامات وزارت خارجه آمریکا، اشتیاق چندانی بدین امر نشان ندادند[۲۲].

در این اوان، انگلیسی ها، از طریق رشیدیان ها، تلاش های مخفی خود را برای ایجاد نفاق افکنی بین سران جبهه ملی آغاز کرده بودند. از ابتدای مارس ۱۹۵۱، هنگامی که مصدق به طور علنی از کوشش های کاشانی، در جهت مداخله و اعمال نفوذ در انتخابات مجلس هفدهم، به انتقاد برخاست، تنش هائی بروز کرد؛ در همین ایام میان مصدق و حسین مکی، یکی دیگر از چهره های برجسته جبهه ... اتی پدید آمد. رابین زینر (Rabin

(Zaehner استاد دانشگاه اکسفورد، که برای سازمان M 16 (سازمان جاسوسی بریتانیا) در ایران کار می‌کرد، مدعی است که «این اختلافات و تنش‌ها، ساخته و پرداخته برادران رشیدیان بود»[۲۳]. البته برآورد دقیق تلاش‌های بریتانیا، در ایجاد این تنش‌ها، میسر نیست ولی می توان گفت که آنها نقش عمده‌ای در این عملیات ایفا کرده‌اند.

مصدق که ظاهراً از این فعالیت‌ها، آگاه بود، در تاریخ ۱۶ ژوئیه (۲۴ تیرماه)، با واکنش ناگهانی و به دنبال مشاجره با شاه بر سر نظارت در امور ارتش، از مقام خود کناره گیری کرد، و شاه، قوام را به نخست‌وزیری منصوب نمود. چنین به نظر می آید هنوز برنامه هایی که برای بقدرت رسیدن قوام در دست تهیه بود، کامل نشده بود. با کناره گیری مصدق، جبهه ملی تظاهرات گسترده‌ای برای بازگشت وی سازمان داد که به خشونت منجر شد و حداقل ۶۹ تن کشته و ۷۵۰ تن مجروح بر جای گذاشت. شاه با مداخله پلیس برای سرکوب کردن تظاهرکنندگان موافقت نکرد و چون قوام از هیچ گونه حمایت مردمی برخوردار نبود، طرفداران مصدق، خیابان‌های تهران و دیگر شهرستان‌ها را قبضه کردند. سرانجام روز ۲۱ ژوئیه، دکتر مصدق، پیروزمندانه در مسند نخست‌وزیری ابقا شد[۲۴].

بروز این حوادث، دگرگونی هائی به دنبال داشت؛ روحیه ارتش بخصوص پس از آنکه مصدق گروهی از افسران را پاکسازی کرد بنحو بارزی تضعیف گردید و انگلیسی ها و هواخواهانشان سخت به وحشت افتادند. میدلتون گزارش کرد که دربار «به نحو نگران کننده‌ای تضعیف شده است» و چه بسا، از این پس نتوان «روند سیر کمونیسم را متوقف ساخت». کاردار سفارت بریتانیا، واقعه ۲۱ ژوئیه (۳۰ تیر) را «نقطه عطفی در تاریخ ایران» توصیف کرد و افزود: «در گذشته طبقه کوچک حاکمه، نخست‌وزیر را تعیین می‌کرد، شاه نیز در مقام یک سرداور بود، اما اکنون دیگر، خواست توده مردم عامل تعیین کننده است»[۲۵].

واقعه ۳۰ تیر و سقوط قوام، برای جبهه ملی، مسائل جدی بوجود آورد؛ حزب توده، به نحو روزافزونی در مسیر قدرتمند شدن قرار گرفت و برای تحت کنترل درآوردن آن، اقداماتی صورت گرفت. مصدق، پیرامون انتخاب اعضای دولت خود و اختیارات فوق العاده‌ای که درخواست کرده بود، با کاشانی و چندتن از رهبران جبهه ملی، اختلافات جدّی پیدا کرد. در حزب پان‌ایرانیسم انشعاب شد و مهمتر از همه اینها، گروهی از افسران ارتش، به رهبری فضل الله زاهدی، در توطئه علیه مصدق، به صف رشیدیان‌ها پیوستند.

زاهدی، ژنرال بازنشسته ارتش و عضو مجلس سنا، ریاست کانون افسران بازنشسته

ارتش را نیز به عهده داشت. وی در سال ۱۹۴۱ به اتهام شرکت در تهیه طرح یک حرکت همه جانبه، علیه نیروهای متفقین در ایران، از سوی انگلیسی ها، بازداشت شده بود[۲۶]. زاهدی، در کابینه اول مصدق عضویت داشت و تا قیام ماه ژوئیه (۳۰ تیر) از هواداران جبهه ملی محسوب می شد[۲۷]. چنین به نظر می آمد که تجدید فعالیت حزب توده و فروپاشی اقتدار نظامیان وی را به صف مخالفین سوق داد.

زاهدی، و رشیدیان‌ها، کمی بعد از ۲۱ ژوئیه (۳۰ تیر) و بازگشت مصدق به قدرت، توطئه، علیه نخست‌وزیر را آغاز کردند. یکی از فرستادگان کاشانی و چند تن از رهبران جبهه ملی، از جمله مکی، بقایی و ابوالحسن حائری‌زاده، نزد زاهدی رفتند و نارضائی خود را نسبت به مصدق اعلام داشتند. ظاهراً، کاشانی حاضر شد از زاهدی حمایت کند و در عوض اختیاراتی در تعیین وزیران کابینه بعد از کودتا داشته باشد. از این پس کاشانی، مکی، بقائی و حائری‌زاده با قبول همکاری بی‌پایه‌ای با زاهدی، علیه مصدق برخاستند و در زمره مخالفان سرسخت وی درآمدند. در همین اوان، زاهدی با یکی از مقامات سفارت بریتانیا ملاقات کرد و مخالفت خود را با نفوذ روزافزون ایالات متحده در ایران ابراز داشت. این مقام سفارت، با مخابره تلگرام، خواستار اطلاع از نظریه لندن درباره مذاکره با زاهدی شد و افزود: «من نمی خواهم رشیدیان‌ها را به عنوان کسانی که مقدمات کودتا را فراهم می‌کنند تجهیز کنم و سپس مجبور شوم برنامهٔ کودتا را لغو نمایم».

زاهدی در طول ماه‌های اوت و سپتامبر به کوشش در جمع آوری حامیان پرداخت و به کسب پشتیبانی ابوالقاسم بختیاری، یکی از سران ایل بختیاری که هنگام جنگ جهانی دوم، همراه او برای نازی‌ها کار می‌کرد، توفیق یافت. زاهدی با میدلتون کاردار سفارت بریتانیا در تهران نیز ملاقات کرد وخواستار تضمین آن شد که انگلیسی ها با او مخالفت نکنند و موافقت آمریکا را، در توطئه ای که تدارک می دید، کسب نمایند و مسئله نفت را با شرایطی مشابه آنچه با قوام به توافق رسیده اند، حل و فصل کنند. میدلتون این پیام را به لندن گزارش کرد؛ از او خواسته شد، به زاهدی وعده حمایت بدهد. در این راستا، سازمان M 16 مقادیری اسلحه و مهمات در اختیار بختیاری‌ها گذاشت. سپس میدلتون با هندرسون ملاقات کرد. چون نظریه سفیر آمریکا در مورد زاهدی نامشخص بود، زاهدی یا یکی از دستیاران او، در تاریخ ۸ سپتامبر، با هندرسون ملاقات کرد. به هندرسون تلگرام شد که مصدق نمی تواند مانع پیشرفت کمونیسم در ایران شود، ولی حکومتی که بتواند چنین اقدامی را انجام دهد، به زودی بر سر کار خواهد آمد[۲۹].

گمان می رود مصدق همانطور که از توطئه قوام آگاه شد، از طرح و برنامه زاهدی نیز اطلاع یافت و درصدد برآمد پیش از عملی شدن آن، زاهدی را از سر راه بردارد. بدین منظور، روز ۱۳ اکتبر (۲۱ مهرماه) حکم دستگیری او، و سرلشکر عبدالحسین حجازی، یکی از یاران زاهدی را که در ماه اوت از فرماندهی دانشکده افسری معزول شده بود، صادر کرد. ژنرال آریانا نیز باتهام مشارکت در این توطئه از کار برکنار گردید، ولی زاهدی با داشتن مصونیت پارلمانی از قید دستگیری رهائی یافت. سه روز بعد، ۱۵ اکتبر (۲۳ مهر) مصدق، روابط دیپلماتیک ایران را با بریتانیا قطع کرد[۳۰]. بدین ساز، انگلیسی ها که دیگر پایگاه عملیاتی در ایران نداشتند ناچار شدند از طریق ایالات متحده، امور خویش را، دنبال کنند.

سیاست ایالات متحده درقبال ایران در دوره ریاست جمهوری ترومن[۳۱]

طی سالهای دهه آخر ۱۹٤۰، ایران در مقایسه با کشورهایی مانند آلمان، ایتالیا، یونان و چین، چندان مورد نگرانی خاطر سیاست گران ایالات متحده آمریکا نبود. حزب توده نیز در خلال سالهای ٤٦ــ۱۹٤۵ (۲۵ــ۱۳۲٤) و در جریان بحران آذربایجان، به نحو جدی تضعیف شده بود و ایران، از یک ثبات نسبی برخوردار بود. در آن دوران، ایالات متحده، هنوز منافع اقتصادی مشخص و قابل توجهی در ایران نداشت. در استراتژی نظامی آمریکا و انگلیس، دفاع از ایران، در صورت تهاجم اتحاد جماهیر شوروی، بیشتر به عهده بریتانیا بود[۳۲]. کمک های ایالات متحده به ایران در سال ۱۹٤۰ نیز بسیار ناچیز بود. هرچند ایران بخاطر مرزهای طولانیش با شوروی، از جنبه های جاسوسی وعملیات مخفی حائز اهمیت بود، ولی این موضوع درمقایسه با اقداماتی که در نقاط دیگر صورت می‌گرفت بسیار محدود بود و تأثیر چندانی بر تحولات داخلی ایران نداشت.

از سال ۱۹۵۰، با تجدید فعالیت تدریجی حزب توده، و بروز ناآرامی های فزاینده ناشی از مناقشه بر سر نفت و بحران شدید اقتصادی ایران، سیاستگران آمریکایی به نحو روزافزونی نگران اوضاع ایران شدند. قابلیت رهبری شاه نیز مورد انتقاد قرار گرفت، تا جایی که وضعیت کشور، خطرناک و در آستانه «انفجار» و محتملاً «یک چین دوم» توصیف شد[۳۳]. در این موقع، اقداماتی در زمینه اوضاع اقتصادی و نظامی ایران صورت گرفت؛ موافقتنامه واگذاری ۲۳ میلیون دلار، کمک نظامی سالانه، به امضا رسید. اصل چهار نیز کمک های محدودی را برای ایران پیش بینی کرد. بانک صادرات و واردات، واگذاری یک وام ۲۵ میلیون دلاری را تصویب کرد [illegible] این وام پرداخت نشد ــ ولی با درخواست

یک فقره وام ۱۰ میلیون دلاری موافقت بعمل آمد، بر تعداد کارکنان «سیا» و اعضای سفارت آمریکا افزوده گشت. هنری گریدی (Henry Grady) که طی جنگ‌های داخلی یونان، نقش تعیین کننده‌ای را ایفا کرده بود، به سمت سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران منصوب گردید[۳۴].

تا اوایل سال ۱۹۵۱، مداخلات ایالات متحده در ایران بنحو چشمگیری افزایش یافت. پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، دولت ترومن، دو هدف اساسی و عمده را در قبال ایران در پیش گرفت؛ نخست آنکه، ایران بهر قیمتی که ممکن است باید در اردوگاه غرب باقی بماند؛ هدف دوم حفظ ثبات بازار نفت در جهان بود. این اهداف، متضمن تضعیف دولت مصدق در جهت براندازی آن نبود. مقامات ایالات متحده می‌گفتند که به هیچ وجه درصدد نیستند حاکمیت ایران را مورد سؤال و تردید قرار دهند و بارها حمایت خود را از استقلال ایران اعلام داشتند[۳۵]. هر چند مدتی بود که در دوره ریاست جمهوری ترومن، برنامه‌ای در زمینه فعالیت‌های محرمانه در ایران آغاز شده بود (نگاه کنید به صفحات بعد) همچنان که در سایر نقاط نیز، اینگونه عملیات محرمانه بصورت گسترده‌ای صورت می‌گرفت، ولی منظور از انجام اینگونه اقدامات تضعیف موقعیت شوروی در ایران بود تا مقابله با مصدق[۳۶].

سیاست ایالات متحده در ایران، در دوره حکومت ترومن مبتنی بود بر حمایت دولت مصدق و کوشش در جهت پایان دادن به مناقشه نفت از راه‌های دیپلماتیک. با این حال، مقامات رسمی ایالات متحده، از اقدامات محرمانه بریتانیا علیه مصدق در این دوران اطلاع داشتند و گاه به گاه، در مورد اینگونه فعالیت‌ها، با همتاهای انگلیسی خود، بحث و گفتگو می‌کردند[۳۷].

متعاقب ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران، مقامات ایالات متحده برای کاهش تأثیری که اقدامات بریتانیا می توانست در تحریم فروش نفت ایران روی متحدین آمریکا داشته باشد، برنامه‌ای تهیه کردند که بموجب آن از شرکت‌های نفتی آمریکائی خواسته شد بطور داوطلبانه، نفت مورد نیاز متحدین آمریکا را، که بر اثر تحریم نفتی بریتانیا درمضیقه قرار گرفته بودند، تأمین کنند. طبق این برنامه، در سال اول تحریم، حدود ٤٦ میلیون بشکه نفت توزیع شد. این رقم تقریباً معادل ۲۰ درصد کل تولید نفت ایران در سال ۱۹۵۰ بود. گفتنی است که منظور از این اقدام، تضمین نیازمندی‌های متحدین آمریکا به نفت، در صورت بروز یک جنگ عمومی بود[۳۸]، ولی در عین حال اجراء طرح تحریم بریتانیا را تقویت می‌کرد و

خواسته یا ناخواسته، کمک به تضعیف اقتصاد ایران و دولت مصدق بود.

در همان ایام، تلاش‌های سیاسی برای حل مسئله نفت ایران آغاز گردید. مقامات ایالات متحده، خواستار حل و فصل ماجرا از طریق مذاکره شدند و قول دادند که در امور داخلی ایران مداخله نکنند. به انگلیسی‌ها توصیه شد چنین وانمود کنند که اصل ملی شدن را پذیرفته‌اند و با تقسیم ۵۰ــ۵۰ منافع موافقت نمایند و از توسل به زور احتراز کنند، ولی مقامات بریتانیا، از این روش بی تفاوتی آمریکائیها، آزرده‌خاطر و نگران شده بودند[۳۹].

پس از قطع اولین دور مذاکرات بر سر نفت، آورل هریمن (Avrel Hariman) برای اعمال فشار در جهت از سر گیری گفتگوها به تهران اعزام شد و تلاش او در این زمینه، به مذاکرات استوکس (Stocks) منجر گردید که سرانجام به شکست انجامید. گفته می شود که دین آچسون، (Dean Acheson) با القاء به ترومن مانع بروز جنگ بین ایران و بریتانیا گردید.

با شکست مذاکرات استوکس، انگلیسی‌ها تلاش مخفی خود را برای نخست‌وزیری سیدضیاء آغاز کردند. مقامات ایالات متحده، چند بار مصرانه از انگلیسی‌ها خواستند مذاکرات را از سر بگیرند[۴۰]. بطوری که اشاره شد، دخالت شخص ترومن، در جلوگیری از حمله بریتانیا به خاک ایران تأثیر بسزائی داشت.

مصدق، در اکتبر ۱۹۵۱ (مهرماه ۱۳۳۰) به سازمان ملل رفت. وی به واشینگتن نیز سفر کرد و از سوی پرزیدنت ترومن و دیگر مقامات آمریکا، به گرمی استقبال شد. در این موقع آمریکائی‌ها در مورد مسئله نفت خط مشی جدیدی را تدارک دیده بودند. براساس این طرح، خواست ایران درباره پایان دادن به کنترل انحصاری بریتانیا بر منافع نفتی کشور به رسمیت شناخته می شد، همچنین ایالات متحده، بنحو چشمگیری از بریتانیا، فاصله می‌گرفت. براساس پیشنهاد ایالات متحده، یک کنسرسیوم برای فروش نفت خریداری شده، از شرکت ملی نفت ایران، تشکیل می شد. کنسرسیوم مزبور، در آغاز شامل رویال دوچ، (Royal Dutch) شل (Shell) و دیگر شرکت‌های بزرگ نفت بود. هنگامی که موضوع (قانون) ضد تراست، شرکت‌های بزرگ آمریکایی را از این کار منصرف کرد، ترتیبات مشابهی با مشارکت کمپانی های مستقل نفت، در نظر گرفته شد ولی این طرح نیز در پاییز ۱۹۵۲ به نتیجه نرسید. در طرح سوم، قانون ضد تراست به نحوی تفسیر شد که مشارکت کمپانی‌های عمده نفتی آمریکائی را در کنسرسیوم، امکان‌پذیر می ساخت. ولی مصدق، این طرح را هم در اواخر سال ۱۹۵۲ رد کرد و جانشین ...، در سال ۱۹۵٤، اساس و ماهیت آنرا

پذیرفت[۴۱].

به موازات این گونه فعالیت‌های دیپلماتیک، ایالات متحده نیز تلاش‌های محرمانه‌ای در جهت نظارت و دخالت در روند سیاسی ایران را آغاز کرد. ناگفته نماند که آمریکا از اواخر دهه ۱۹۴۰ فعالیت‌های محرمانه پنج گانه‌ای را بدین شرح شروع کرده بود:

نخست تشکیل شبکه‌هایی در میان عشایر و ایلات جنوب، که در صورت اشغال ایران توسط شوروی، به جنگ‌های چریکی مبادرت کنند. دوم؛ ایجاد محورهای گریز و رهایی، بمنظور استفاده از آن‌ها در یک جنگ طولانی. سوم؛ عملیات برون‌مرزی جاسوسی و خرابکاری، در داخل خاک شوروی، با استفاده از عناصر ارامنه، آذربایجانی و دیگر اقوامی که در دو سوی مرزهای ایران و شوروی زندگی می‌کردند. چهارم؛ عملیات جاسوسی و ضدجاسوسی بمنظور نظارت و مقابله با فعالیت‌های شوروی در ایران. پنجم؛ اجرای یک سلسله عملیات، با نام رمز «بدامن» (Bedamn) که از سال ۱۹٤۸ برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده در ایران آغاز شده بود[۴۲]. «بدامن» یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود، که از طریق شبکه‌ای به سرپرستی دو تن ایرانی با نامهای رمز «نرن» (Nerren) و «سیلی» (Cilley) اداره می‌شد و ظاهراً بودجه سالانه‌ای معادل یک میلیون دلار داشت. در بخش تبلیغات «بدامن» مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی تهیه و در اختیار جراید ایران گذارده می‌شد. همچنین پخش کتب و نشریاتی در انتقاد از اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده و شایعه‌پراکنی و غیره را انجام می‌داد[۴۳]. بخش عملیات سیاسی، شامل حمله مستقیم به هواخواهان و وابستگان شوروی در ایران بود. این عملیات که باصطلاح «سیاه» نام داشت، در جهت روگردانی ایرانیان، علیه حزب توده، حمله به هواخواهان شوروی وسیله گروه‌های مزدور خیابانی، برای درهم ریختن تظاهرات توده‌ای‌ها و کمک‌های مالی به سازمان‌های راست‌گرای ضد کمونیست، مانند احزاب «سومکا» و «پان‌ایرانیسم» که پیوسته در خیابان‌های تهران، با دستجات توده‌ای زد و خورد می‌کردند، رهبری می‌شد.

عملیات «سیاه» نفوذ عوامل تحریک در تظاهرات حزب توده، با اعمال روش‌های خشن و خلاف اصول و اخلاق، پرداخت پول به چهره‌های سرشناس مذهبی برای متهم ساختن حزب توده به ملحد بودن و ترتیب دادن حمله به مساجد و شخصیت‌های مملکت، به نام حزب توده را نیز، شامل می‌شد[۴۴] این گونه عملیات، دیگر اقداماتی را که بوسیله اعضای سفارت آمریکا، یا سازمان اطلاعات آمریکا به شیوه‌ای ملایم، ولی آشکار، در جهت اهداف مشترک انجام می‌گرفت تکمیل می‌کرد.

«بدامن» در جهت تضعیف جبهه ملی، که پایه مردمی اش به سازمان‌هایی چون احزاب زحمتکشان و پان ایرانیسم و گروههای تحت رهبری شخصیت‌های سرشناس مانند کاشانی استوار بود، فعالیت می‌کرد. برای جدایی کاشانی و هوادارانش از جبهه ملی، کوشش هائی به عمل آمد. تبلیغاتی که در این زمینه صورت گرفت، گاه بصورت بسیار ابتدائی و مبتذل بود؛ مصدق را چهره‌ای فاسد و پلید ترسیم می‌کرد که از نفوذ کاشانی سوءاستفاده و بهره‌برداری می‌کند. به ملائی موسوم به محمد تقی فلسفی نیز پول داده شد، تا یک سازمان مذهبی، در رقابت با کاشانی ایجاد کند. روحانیون دیگری نیز به ایجاد موضع بنیادگرانه‌تر، بمنظور فاصله گرفتن از مصدق تشویق شدند. کوشش هائی در جهت برانگیختن احزاب زحمتکشان و پان ایرانیسم علیه مصدق و نیز تفرقه میان احزاب مزبور بعمل آمد. شبکه «بدامن» و اعضای ایرانی آن، با حفظ استتار خود با «سیا» رهبران این گروه‌ها را با پول می‌خریدند. در یکی از موارد شایان توجه، یکی از مأموران «سیا» در سپتامبر یا اکتبر ۱۹۵۲، با بقائی تماس گرفت و او را به جدائی از مصدق تشویق کرد. بقائی بعدها، پول هم دریافت کرد. با مکی، کاشانی و آیت‌اله سید محمد بهبهانی نیز احتمالاً تماس های مشابهی صورت گرفت[۴۵].

تا نوامبر ۱۹۵۲ (آذر ۱۳۳۱) کاشانی، بقائی، مکی و چند تن دیگر از سران جبهه ملی، علیه مصدق موضع گرفتند. پان ایرانیست هانیز به دوگروه طرفدار و مخالف مصدق درآمدند. خلیل ملکی و هوادارانش، از بقائی انشعاب کردند و سازمانی را بنام «نیروی سوم» ایجاد کردند که هواخواه مصدق بود[۴۶].

تعیین میزان کوشش و مسئولیت «بدامن» در ایجاد این تحولات، ناممکن است. بیشتر چهره‌های سیاسی ایران در این دوره، بی نهایت جاه‌طلب و فرصت‌طلب شده بودند و هر کدام می توانستند دلایلی در توجیه روی گرداندن خود از مصدق، عنوان کنند. این موضوع بخصوص در مورد بقائی، کاشانی و مکی، صدق می‌کرد. علاوه بر این، رشیدیانها در این دوران اقدامات مشابهی را به سود انگلیسی ها، دنبال می‌کردند. مقامات «سیا» که خود رهبری «بدامن»، را عهده‌دار بودند، در باب نتایج و تأثیرات این برنامه، تصویر مشخصی ندارند. یک تن از آنها، نتایج اقداماتی را که منجر به جدایی کاشانی و بقائی از مصدق گردید «مهم» توصیف کرد. در حالی که دیگری آن را از جنبه اهمیت «محدود» دانست. با بررسی عملیات «بدامن» چنین بنظر می رسد که «سیا» به رغم آنکه نقش عمده‌ای در این عملیات ایفا کرده است، معهذا عامل اصلی ایجا[illegible]، در جبهه ملی نبوده است.

مسئله‌ای که طرح آن از جهات مختلف حائز اهمیت خاص می‌باشد آن است که چه کسی اجازه داد این عملیات علیه مصدق و جبهه ملی انجام گیرد. بطوری که اشاره شد، سیاست رسمی دولت ترومن حمایت از مصدق بود، نه اقدام در جهت تضعیف آن. وزارت خارجه ایالات متحده که در آن زمان تحت سر پرستی «دین آچسون» قرار داشت، بدون چون و چرا این سیاست را دنبال می‌کرد. بدین‌سان چنین بنظر می رسد که تصمیم بمنظور تضعیف دولت مصدق، بوسیله «بدامن» در درون «سیا» اتخاذ شده باشد. از آنجایی که آن عده از مقامات عالیرتبه «سیا» که مسئولیت عملیات محرمانه را بعهده داشته‌اند، یا مرده‌اند و یا بخاطر نمی‌آورند چه مقامی دستور اجرای عملیات مزبور را صادر کرد، لذا، تعیین و شناسایی آن بخش از سلسله مراتب رهبری «این فیل سرکش» در «سیا» که «بدامن» را در این ماجرا، به کار گرفت ناممکن است[۴۷].

براندازی مصدق

روز اول نوامبر ۱۹۵۲ (۱۰ آبان ۱۳۳۱) کارکنان سفارت انگلیس، بصورت دسته‌جمعی تهران را به مقصد بیروت ترک گفتند و بدین‌سان، یک دوره طولانی از سیطره بریتانیا بر ایران خاتمه یافت، ولی شبکه رشیدیان و تعدادی از عوامل آنها، که از پوشش مطمئنی برخوردار بودند، همچنان در ایران باقی ماندند. در این موقع، موقعیت بریتانیا در ایران بسیارضعیف شده بود. از این رو «کریستوفر مونتاگ وودهاوس» (Christofer Montag Woodhouse) فرمانده سازمان M16 در ایران، برای کسب حمایت آمریکایی ها و بمنظور تهیه طرح دیگری برای سرنگون ساختن مصدق به واشینگتن اعزام گردید[۴۸].

براساس طرح «وودهاوس» با تأیید یا عدم تأیید شاه، اغتشاش های زمان‌بندی شده‌ای، توسط رشیدیان‌ها و پاره‌ای از سران بختیاری ترتیب داده شده بود. با اینکه انگلیسی ها، از ماه اوت با زاهدی مشغول توطئه‌چینی بودند. معهذا چند تن دیگر را بعنوان رهبران احتمالی کودتا در نظر گرفته بودند. وودهاوس در سفر آمریکا، برنامه خود را به «سیا» ارائه کرد؛ فرانک وایزنر (Frank Wisner) سرپرست عملیات محرمانه «سیا» آلن دالس (Allen Dulles) معاون وایزنر، وکرمیت روزولت (Kermit Roosevelt) سرپرست بخش اداره عملیات خاورمیانه، همگی موافق اجرای یک کودتا بودند ولی کارشناسان امور ایران، در رده‌های پایین‌تر «سیا» با این طرح مخالفت داشتند. سر پرست پایگاه «سیا» در ایران نیز با طرح مزبور موافق نبود و عقیده داشت که [illegible] جب خواهد شد ایالات متحده در اذهان،

به عنوان حامی استعمارگران انگلیس و فرانسه تعبیر شود. درباره طرح کودتا، با مقامات وزارت امور خارجه نیز، گفتگوهایی صورت گرفت و سرانجام، به «وودهاوس» گفته شد که ترومن با این برنامه موافقت نخواهد کرد ولی محتمل است آیزنهاور، که تازگی بعنوان رئیس جمهوری انتخاب شده بود، با آن توافق کند[۴۹].

در خلال این رویدادها، زاهدی، به‌رغم خروج انگلیسی‌ها از ایران، که بدون تردید او را با دشواری‌هایی مواجه ساخته بود، همچنان به توطئه‌چینی اشتغال داشت. ابوالقاسم بختیاری نیز، با دریافت پول و اسلحه، در میان ایل بختیاری برای جلب حمایت دیگر خوانین، تلاش می‌کرد. گفته شد که زاهدی قول داده است یک «جنوب آزاد» تشکیل دهد که در آن بختیاری‌ها، به رهبری ابوالقاسم، از خودمختاری بهره‌مند گردند. در ژانویه ۱۹۵۳ (دی ماه ۱۳۳۱) هواداران زاهدی به رهبری کاشانی، جلسات مجلس را متشنج کردند. کوشش آنها در این کار بدین منظور بود که زمینه برکناری مصدق را فراهم نمایند، ولی، در ۱۹ ژانویه (۳۰ دی) مصدق با کسب رأی اعتماد (۵۹ رأی موافق در برابر یک رأی مخالف) تلاش مخالفان را نقش برآب کرد[۵۰].

در اواسط فوریه (اواخر بهمن ۱۳۳۱) زاهدی، با چند تن از ژنرال‌های ارتش ایران، پیرامون امکان یک کودتا، به کنکاش نشست. اردشیر، پسرش نیز به مقامات سفارت آمریکا اظهار داشت که پدرش در آستانه تسخیر قدرت است و اسامی اعضای احتمالی کابینه را معرفی کرد. در همان ایام، گروهی از عشایر بختیاری به رهبری ابوالقاسم و چند تن از اعضای کانون افسران بازنشسته، به یک ستون نظامی در خوزستان حمله کردند و تلفاتی بر افراد ستون وارد ساختند. مصدق درصدد برآمد زاهدی و چند تن از دستیارانش را دستگیر کند و تهدید نمود که کناره‌گیری خواهد کرد. در همین اوان، شاه اعلام کرد که قصد دارد برای استفاده از تعطیلات به خارج از کشور سفر کند. اعلام این تصمیم موجب بروز تنش و آشوب گردید؛ تعداد زیادی از تظاهرکنندگان ضد مصدق، که از سوی کاشانی و حزب سومکا و هواداران زاهدی بسیج شده بودند، در اطراف کاخ شاه اجتماع کردند و از آنجا رهسپار خانه مصدق شده و خواستار برکناری او گردیدند. سپس برخوردهای خشونت‌باری میان آنها و هواداران مصدق، که تعدادشان بیشتر بود، روی داد. سفارت آمریکا طی گزارشی «احتمال سقوط مصدق» را پیش‌بینی کرد، ولی به‌رغم همه تلاش‌ها، مصدق از این مهلکه نجات یافت، و یکان‌های وفادار ارتش به دولت، نظم را برقرار کردند.

در اواخر آوریل ۱۹۵۳ (اردی‌ب... حادثه دیگری روی داد؛ سرتیپ افشار

طوس، رئیس شهربانی کل کشور، ربوده شد و به قتل رسید. سازمان M 16 در جهت مهیا ساختن زمینه کودتا، برنامه ربودن افشار طوس را تهیه دیده بود ولی قصد کشتن او را نداشت. زاهدی، بقائی و تعدادی از همدستان وی ــ ازجمله پسر کاشانی ــ متهم به همدستی در این جنایت شدند و قرار بازداشت آنها صادر شد. کاشانی در مقام ریاست مجلس وسائل تحصن زاهدی را در مجلس فراهم ساخت و مانع دستگیری او گردید. بقائی نیز از مصونیت پارلمانی برخوردار بود. مصدق مدعی شد که توطئه گران قصد به قتل رساندن وزیر خارجه و وزیر دفاع را نیز داشته‌اند و هدف آنها انتصاب بقائی، به نخست‌وزیری بود. زیرا، سرتیپ افشار طوس را، افسری شجاع، فسادناپذیر و از وفاداران سرسخت مصدق می‌دانستند. قتل افشار طوس ضربه سختی بر روحیه اعضای جبهه ملی وارد آورد و شقاوت توطئه گران را نیز آشکار ساخت[۵۲].

این گونه وقایع، به نحو چشمگیری بر تنش و آشوبی که از تابستان سال ۱۹۵۲، کشور را فرا گرفته بود دامن زد. پس از آشوب‌های فوریه (اسفند ۱۳۳۱) شایعاتی پیرامون احتمال وقوع کودتا در ارتش بر سر زبان‌ها افتاد. اغتشاش در منطقه بختیاری ادامه یافت. ایل قشقائی که هوادار مصدق بود، برای حمله به بختیاری و پیشروی بسوی تهران، در صورت وقوع کودتا، طرحی آماده ساخت. با آنکه حزب توده در آشوب‌های ماه فوریه (اسفند) و هفته های بعد از آن نقش فعالی داشت، معهذا موفق به جلب نیروی بیشتر و گسترده‌تری نگردید و این گونه ناآرامی ها، مصدق را بر آن داشت که جمعی را بازداشت کند[۵۳].

نتایج مشخصه این رویدادها، موفقیت بلامنازع مصدق را در مقام رهبری نهضت ملی متزلزل ساخت. بطوری که گفته شد، پاره‌ای از شخصیت های برجسته جبهه ملی، مانند مکی، بقائی و کاشانی، از تابستان ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) علیه مصدق به توطئه‌چینی پرداختند و چون در میان طبقات پایین شهری صاحب نفوذ بودند، پایه حمایت مردمی مصدق تا حدودی تضعیف شد و در مجلس نیز، موضع او را متزلزل ساخت. کاشانی در مقام ریاست مجلس، در ژانویه ۱۹۵۳ (دی ۱۳۳۱) سعی کرد حکومت مصدق را ساقط کند. بدنبال حوادث فوریه و آوریل (اسفند و اردی‌بهشت) طی مباحثاتی که پیرامون علل واقعه فوریه، و نقش بقائی در قتل افشارطوس بعمل آمد، زمینه بیشتری برای حملات علیه مصدق فراهم گردید. با فرا رسیدن تابستان ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) خطوط مبارزه میان مصدق و هوادارانش در حزب ایران و نیروی سوم از یک طرف و زاهدی و بقائی و کاشانی و یارانشان از سوی دیگر، به وضوح مشخص شده بود[۵۴].

در حالی که زاهدی و همدستان وی، دولت مصدق را آماج حملات خود قرار داده

بودند، حکومت آیزنهاور، رئیس جمهوری جدید آمریکا نیز بطور جدی درصدد بررسی اندیشه کودتا برآمد. بطوری که گفته شد، مقامات عالیرتبه «سیا» مدتی بود که در باب ضرورت کودتا به توافق رسیده بودند. از زمان انتخابات ریاست جمهوری (نوامبر ۱۹۵۲) به بعد، جان فوستر دالس، وزیر خارجه دولت آیزنهاور، در این مورد با برادرش آلن دالس، که به ریاست «سیا» منصوب شده بود، مذاکراتی انجام داد.

در سوم فوریه ۱۹۵۳ (۱۴ بهمن ۱۳۳۱) تنها دو هفته پس از برگزاری مراسم سوگند رئیس جمهوری جدید آمریکا، چند تن از مقامات بلندپایه انگلیسی و آمریکایی، به بررسی اوضاع ایران پرداختند و در اجلاسی که بدین منظور تشکیل گردید، تصمیم گرفته شد برای براندازی مصدق، و روی کار آوردن زاهدی، طرحی تهیه کنند و بمورد اجرا بگذارند. رهبری این عملیات، که نام رمز آن «آجاکس» (Ajax) بود، به عهده کرمیت روزولت محول شد. پیش از این تصمیم، مقامات آمریکایی زاهدی را فردی فرصت‌طلب و «بی اعتنا به موازین اخلاقی» توصیف کرده بودند، ولی اینک شخصیت مقتدری شناخته شده بود که می توانست با اقداماتی قاطع، ایران را به جمع اردوگاه غرب بازگرداند[۵۵].

در طول ماه‌های بعد، روزولت چند بار برای تدارک کودتا به ایران سفر کرد، در این سفرها وی، و یکی دیگر از مأموران «سیا» چند بار با زاهدی ملاقات کردند و احتمالاً، کمک های مالی در اختیار او قرار دادند. یکی دیگر از کارشناسان آمریکایی در امور ایران، که در استخدام «سیا» بود، در اواسط ماه مه، به نیکوزیا (مرکز قبرس) اعزام گردید، تا با یکی از کارشناسان امور ایران از سازمان M16 طرح تفصیلی کودتا را بررسی کنند. این دو تن، در اواسط ژوئن (اواخر خرداد ۱۳۳۲) برای ادامه بحث درباره طرح کودتا، به لندن پرواز کردند، سرانجام، روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ (۴ تیرماه ۱۳۳۲) طرح کودتا به تصویب نهایی وزارت خارجه ایالات متحده رسید[۵۶].

* * *

طرح کودتا، شامل چهار بخش عمده بود: نخست باید توان و مقدورات تبلیغاتی و سیاسی سازمان بدامن (Bedamn) علیه مصدق به کار گرفته شود. دوم؛ سران مخالف مصدق باید به تحصن در مجلس تشویق شوند، و با ایجاد اغتشاش، بر تنش و آشفتگی موجود افزوده گردد. سوم؛ چون با شاه در مورد کودتا مشورت نشده بود، می بایست موافقت وی با عزل مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری کسب شود. چهارم؛ جلب پشتیبانی افسران رده بالا در ارتش تأمین گردد. طرح شورش بخش [illegible] احتمالاً با بازداشت ابوالقاسم بختیاری

منتفی گردیده بود، در این امر بی‌تأثیر نبود.

انجام این اقدامات، با کمک رشیدیان‌ها و شبکه‌های «بدامن» و تعدادی از مأموران، در پایگاه «سیا» در تهران انجام می‌گرفت. بدنبال اخراج انگلیسی ها از تهران، در نوامبر ۱۹۵۱ (آبان ۱۳۳۰) سازمان M 16 ، رشیدیان‌ها را در اختیار «سیا» قرار داد و پایگاه «سیا» برای اجرای طرح «آجاکس» تقویت گردید. رئیس پایگاه «سیا» در تهران ــ که با طرح کودتا مخالفت کرده بود ــ تعویض شد و یک روزنامه‌نگار سابق، که در جریان بحران آذربایجان تجربه داشت و با بسیاری از شخصیت‌های ایرانی آشنا بود، جانشین او گردید. یکی دیگر از کارشناسان امور شبه نظامی «سیا» که در همان ایام تجاربی در کره اندوخته بود، به این گروه پیوست و مسئولیت ارتباط بین افسران ایرانی راکه در طرح کودتا مداخله داشتند، بعهده گرفت.

طی ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۵۳ (خرداد و تیر ۱۳۳۲) موقعیت مصدق، بیش از پیش متزلزل شده بود؛ میان هواداران و مخالفان مصدق و توده‌ای‌ها، تقریباً همه روزه تظاهرات و برخوردهایی روی می‌داد. مجلس شورای ملی، صحنهٔ بحث‌ها و گفتگوهای بی‌نتیجه، میان موافقین و مخالفین مصدق، بر سرمسائلی چون آشوب فوریه (۹ اسفند)، نقش بقائی در قتل افشار طوس، کنترل ارتش و انتخاب رئیس جدید مجلس شده بود. در ۱ ژوئیه ۱۹۵۲ (۱۰ تیرماه ۱۳۳۲) با پیروزی عبدالله معظمی، یکی از طرفداران مصدق، با احراز ٤۱ رأی در برابر ۳۱ رأی، بجای کاشانی به ریاست مجلس، مصدق پیروزی بزرگی کسب کرد. با ادامه حملات مخالفین، گروهی از طرفداران مصدق، بعنوان اعتراض به این وضع، دسته‌جمعی از نمایندگی استعفا کردند. در اواخر ژوئیه، چند تن از نمایندگان طرفدار حائری‌زاده و بقائی در مجلس متحصن شدند. با فلج شدن مجلس، مصدق تصمیم گرفت که به ادامه کار آن پایان دهد و انتخابات جدیدی برگزار کند. چون مخالفین تهدید کردند که مانع از تشکیل حدنصاب در مجلس خواهند شد، مصدق مجبور گردید که در اوایل اوت (مرداد) به رفراندوم متوسل گردد، ولی بخاطر مداخله و اعمال نفوذی که در رفراندوم به کار رفت، اعتراضات گسترده‌ای علیه مصدق ابراز شد[۵۷].

از این پس، ایالات متحده کاملاً درگیر تضعیف مصدق از طریق شبکه‌های «بدامن» گردید. دست اندرکاران «سیا» این اقدام را یک «برنامه هماهنگ» ثبات‌زدایی، و «تلاش همه‌جانبه» توصیف کرده‌اند[۵۸] و لااقل، بخشی از تظاهرات و فعالیت‌های پارلمانی که موجب نگرانی مصدق را فراهم ساخت، کار «بدامن» بود[۵۹]. همان گونه که قبلاً به دیگر

فعالیت های ضد مصدق از سوی «بدامن» اشاره شد، در اینجا نیز ارزیابی تأثیر واقعی این عملیات میسر نیست، ولی با اطمینان میتوان گفت که «بدامن» در این کار، نقش چشم گیری داشته است.

در این مرحله از عملیات، چند بار سعی شد شاه را به حمایت از زاهدی برانگیزند. روز ۳۰ مه (۹ خرداد) هندرسون با شاه ملاقات کرد. شاه به او گفت که زاهدی مرد «روشنفکر برجسته ای» نیست، ولی اگر از حمایت گسترده ای برخوردار باشد و از طرق پارلمانی به قدرت برسد و در عین حال کمک های اقتصادی بزرگی از ایالات متحده، یا بریتانیا دریافت کند، مقبول خواهد افتاد[۶۰]. در اواخر ماه ژوئیه (اوایل مرداد) نیز، تلاش دیگری بعمل آمد؛ یک سرهنگ ارتش ایالات متحده و یکی از ماموران M 16 به فرانسه اعزام شدند تا با اشرف، خواهر دوقلوی شاه، که در آن ایام در کازینوی دوویل (Deauville) برای قمار رفته بود، تماس برقرار کنند. اشرف هنگامی حاضر شد با برادرش صحبت کند که آنها قول دادند با فراتر رفتن از حدود اختیارات خود، عمل کنند و در صورت شکست کودتا، به شیوه ای متناسب با شأن و مقام برادرش از او حمایت نمایند. خواهر شاه روز ۲۵ ژوئیه (۳ مرداد ۱۳۳۲) به تهران رفت، ولی مصدق مانع ملاقات وی با برادرش شد[۶۱]. یک هفته بعد، تلاش سومی به عمل آمد؛ ژنرال نورمن شوارتسکف (Norman Schwartzkopt) که طی سالهای ۴۸—۱۹۴۲ فرماندهی ژاندارمری ایران را عهده دار بود، به دیدار شاه رفت، ولی شاه هنوز حاضر به قبول همکاری با طرح «سیا» نبود. سپس شوارتسکف به روزولت توصیه کرد شخصاً با شاه ملاقات کند. رشیدیان ها، ترتیب این تماس و دیدار را فراهم ساختند، سرانجام شاه پس از تأیید رسمی آمریکا و بریتانیا، که از طریق یک پیام مخصوص رادیویی اعلام شد، قبول کرد که از طرح کودتا پشتیبانی کند.

با کسب همکاری شاه، گروه روزولت، آماده شروع عملیات گردید؛ فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی تهیه و به امضای شاه رسید. شب ۱۵ اوت (۲۴ مرداد) سرهنگ نعمت الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی، فرمان عزل مصدق را به او تسلیم کرد، ولی مصدق که از چگونگی توطئه — احتمالاً وسیله حزب توده — آگاه شده بود، فرمان را جعلی دانست و حکم بازداشت نصیری را صادر کرد. در این موقع نیروهای نظامی وفادار به مصدق در نقاط مختلف شهر مستقر شدند. نمایندگان مخالف و افسران مظنون به همکاری در توطئه زاهدی، و وزیر دربار بازداشت گردیدند. جستجوی وسیعی برای بازداشت زاهدی آغاز شد و مبلغ یکصد هزار ریال جایزه برای دستگ[illegible]ین گردید. سرانجام تلاش آن بخش از

نیروهای زرهی که قرار بود همزمان با ابلاغ فرمان عزل مصدق، تهران را اشغال کنند شکست خورد. شاه بی آنکه گروه روزولت را از تصمیم خود آگاه سازد، هراسان کشور را ترک گفت؛ وی نخست به بغداد و سپس به رم گریخت[۶۳].

با بازداشت نصیری، طرح اجرای کودتا، شکست خورد و روزولت و همکارانش مجبور شدند استراتژی جدیدی طرح کنند؛ برای خروج روزولت و گروه او، همچنین زاهدی و تعداد دیگری از دست اندرکاران مهم کودتا، وسیله هواپیمای وابسته نظامی آمریکا، برنامه اضطراری تهیه و تدارک شد. زاهدی را به یکی از خانه های امن «سیا» بردند و تا روزی که مصدق سرنگون گردید، در آنجا مخفی بود. روزولت، به امید آنکه بتواند کودتای دوم و موفقی را به ثمر برساند، سلسله عملیات ناهماهنگ و پراکنده‌ای را، از سر گرفت.

نخستین مرحله این طرح، تلاشی بود در جهت آگاهی مردم از عزل مصدق و انتخاب زاهدی به نخست‌وزیری. مأموران «سیا» روز یکشنبه ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) نسخه هائی از فرامین شاه را تهیه و توسط نرن (Nerren) و سیلی (Silley) و نیز دو تن خبرنگار آمریکائی، پخش کردند و چون مصدق چنین فرمانی را تأیید نکرده بود، مردم از تصمیم شاه مطلع شدند. دو تن روزنامه نگار برای ملاقات اردشیر زاهدی به خانه یکی از مأموران «سیا» برده شدند. در آنجا، اردشیر آنها را از نحوهٔ صدور فرامین آگاه ساخت و اقدام مصدق را دربارهٔ بازداشت پدرش، به عنوان نخست‌وزیر قانونی، یک کودتا توصیف کرد. کلیه این اخبار، در اسرع وقت در روزنامه نیویورک تایمز و دیگر جراید آمریکا، انتشار یافت[۶۴].

پس از پخش نسخ فرمان، اقدام برای جلب حمایت نظامیان، به طرفداری از زاهدی آغاز شد. بیانیه‌ای مبنی بر دعوت نیروهای مسلح به حمایت از شاه تهیه و منتشر گردید. هیئت مستشاری نظامی آمریکا، طرفداران زاهدی را مسلح کرد، برای کسب پشتیبانی پادگان های نظامی دیگر شهرستان ها اقدام شد. با استفاده از جوازهای مسافرت جعلی که قبلاً وسیله قرارگاه «سیا» تهیه شده بود، فرستادگانی به شهرهای کرمانشاه و اصفهان اعزام گردید. سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه، در رأس یک ستون زرهی عازم تهران شد، ولی فرمانده لشکر اصفهان، حاضر به همکاری نگردید[۶۵].

در خلال این رویدادها، نرن و سیلی، دستجات متعددی را اجیر کردند و روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد)، با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آرم هایی که در آنها شاه تقبیح و سرزنش شده بود، در خیابان های تهران، به راه‌پیمائی پرداختند. این جمعیت توده‌ای «قلابی» که عصر روز قبل، مبلغ ۵۰ هزار دلار د[illegible]له یکی از مأموران «سیا» به نرن و سیلی

پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس، از خطر به قدرت رسیدن توده‌ای‌ها، موقعیت زاهدی را تقویت کنند. طولی نکشید که اعضای واقعی حزب توده، بی‌خبر از نقش «سیا» در ایجاد این تظاهرات و هدف آنها، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و با آنان هم‌آواز شدند. آنها، مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند و به مقبره رضاشاه هجوم بردند. این تظاهرات، روز بعد نیز ادامه یافت، به نحوی که هندرسون سفیر آمریکا درخواست کرد نیروهای پلیس، که در قرارگاه‌های خود ناظر اوضاع بودند، برای پراکنده کردن تظاهرکنندگان وارد عمل شوند.

در این موقع دکتر مصدق تصمیمی گرفت که سرانجام آن شوم و سرنوشت‌ساز بود؛ این تصمیم موافقت با درخواست سفیر آمریکا در پراکنده ساختن تظاهرکنندگان بود. سران حزب توده نیز، اعضای خود را از خیابان‌های تهران فرا خواندند. روز چهارشنبه، بسیاری از افراد پلیس به صف مخالفین پیوستند. توده‌ای‌ها نیز افراد خود را از معرکه دورنگاه داشته و خیابانها را تخلیه کردند. بدین‌ترتیب نیرویی برای مقابله با طرفداران زاهدی که آن روز در خیابانها بودند وجود نداشت[۶۶].

با پخش فرامین شاه بین مردم و جلب حمایت نظامیان از زاهدی، گروه روزولت درصدد برآمد شورشی علیه مصدق برانگیزد. موثرترین وسیله برای دستیابی به چنین مقصودی می‌توانست با توسل به روحانیون سرشناس و مورد توجه مردم، مانند کاشانی میسر گردد. گروه «سیا» با کاشانی رابطه مستقیم نداشت. در اینجا، از رشیدیان‌ها خواسته شد که از طریق همدستان روحانی خود این ارتباط را برقرار کنند. رشیدیان‌ها گزارش دادند که ترتیب چنین شورشی، تا پیش از جمعه، که روز نیایش هفتگی است، میسر نمی‌باشد. روزولت نگران از اینکه مصدق طی مدت کوتاهی، عرصه را بر او تنگ کند با رشیدیان‌ها، در مورد چگونگی برقراری ارتباط با کاشانی مشورت کرد. بدین‌منظور، روزولت به یکی از همدستان رشیدیان‌ها، بنام احمد آرامش معرفی شد.

صبح روز چهارشنبه ۱۹اوت (۲۸ مرداد) دو تن از مأموران «سیا» با«آرامش»ملاقات کردند و مبلغ ده هزار دلار در اختیار او گذاشتند که به کاشانی بدهد. چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضد مصدقی، از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه گردد. احتمالاً دسته‌های مشابهی نیز مستقلاً توسط رشیدیان‌ها، نرن و سیلی و همچنین از طریق آیت‌الله بهبهانی و شعبان بی‌مخ سازمان داده شد[۶۷].

این جمعیت، با افراد یکان‌های [illegible] بانی و بخشی از مردم نظاره‌گر، که از

تظاهرات روز پیش توده‌ای‌ها، خشمگین شده بودند و یا از مصدق سرخورده بودند، بیکدیگر پیوستند و ساختمانهای دولتی و دفاتر احزاب و روزنامه‌های طرفدار مصدق را مورد حمله قرار دادند. مصدق حاضر نشد یکان‌های ارتش یا شهربانی را برای متفرق کردن این تظاهرات به خیابانها بفرستد. یکی از واحدهای نظامی هوادار زاهدی، ایستگاه فرستنده رادیو را اشغال کرد و به پخش بیانیه‌هائی به هواداری از زاهدی پرداخت. سرتیپ هوائی گیلانشاه نیز، در رأس یک ستون تانک، به خانه‌ای که «سیا» زاهدی را در آن مخفی کرده بود، رفت. این نیروها، همراه بخشی از تظاهرکنندگان طرفدار شاه، قرارگاه‌های ارتش را اشغال کردند و رهسپار خانه مصدق شدند. در آنجا نبردی روی داد که ۹ ساعت طول کشید و ۳۰۰ کشته بر جای گذاشت. دیوارهای خانه مصدق، زیر آتش تانک و توپخانه فرو ریخت. منزل وی نیز مورد تهاجم قرار گرفت، مصدق از روی بام گریخت و روز بعد، خود را تسلیم زاهدی کرد.

ارزیابی نقش ایالات متحده آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد

اینک می‌توان به سه پرسشی که در پیشگفتار این بررسی عنوان شد پاسخ داد:

چه انگیزه‌هائی سیاستگران ایالات متحده را به براندازی مصدق وادار ساخت؟

غالباً گفته شده است که انگیزه اصلی کودتا بر آن بود که سیاستگران آمریکا، تمایل داشتند شرکت‌های نفت آمریکایی در کسب بخشی از تولیدات نفت ایران سهیم شوند[۶۸]. این استدلال به ظاهر معقول می‌نماید و تردیدی نیست که حکومت آیزنهاور نسبت به منافع شرکت‌های آمریکایی حسن‌نظر داشت؛ موسسه حقوقی برادران «دالس» نیز، به دفعات وکالت شرکت‌های نفت را در مسائل حقوقی به عهده گرفته بودند. افزون بر این، براساس توافق نهایی که در سال ۱۹۵٤ بین دولت زاهدی و شرکت‌های نفت بعمل آمد ٤۰ درصد تولید نفت ایران، که در گذشته در اختیار انگلیسی‌ها بود، نصیب آمریکایی‌ها گردید.

با آنکه نظریه فوق را نمی‌توان بطورکلی انکار کرد، معهذا از جنبه منطقی‌تر، می‌توان چنین استدلال نمود که انگیزه اصلی سیاستگران آمریکایی، در این امر، ترس از خطر روی کار آمدن کمونیست‌ها در ایران بود و تمایل به ذینفع شدن شرکت‌های آمریکایی در ایران نیز، به منظور پیشگیری از حدوث چنان خطری بود. از سوی دیگر، در اوایل دهه سال ۱۹۵۰، جنگ سرد همچنان شدت داشت و اتحاد جماهیر شوروی، به مثابه قدرتی توسعه‌طلب تلقی می‌شد که طرح استیلا بر جهان را در سر دارد. آیزنهاور نیز خطر شوروی را یکی از مسائل

اساسی مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۵۲ عنوان کرد و دموکرات‌ها را به نرمی و انعطاف در مقابل کمونیسم و «از دست دادن چین» متهم ساخت. وی پس از اینکه بر مسند قدرت قرار گرفت، درصدد عملی ساختن نظریاتش برآمد؛ وزارت خارجه آمریکا، از لوث وجود همجنس‌بازها و مظنونین به کمونیست تصفیه شد. موضوع اقتدار بیشتر متحدین غربی آمریکا مطرح گشت و برای تقویت موضع غرب در آمریکای لاتین، خاورمیانه و خاور دور، تلاش‌هایی صورت گرفت. بدین‌روال، اگر تصمیم به براندازی مصدق را که دو هفته پس از ادای سوگند ریاست جمهوری آیزنهاور اتخاذ شد، در چهارچوب تحولات فوق مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان آن را به عنوان گامی دیگر از سلسله تلاش‌های حکومت آیزنهاور، در پیشگیری از توسعه‌طلبی شوروی دانست[۶۹].

گفتنی است که شرکت‌های نفتی مهم آمریکا در آن زمان هنوز نسبت به نفت ایران علاقه‌مند نشده بودند و در بازار جهانی نفت نیز، عرضه بیش از تقاضا بود. در سال ۱۹۵۱، شرکت‌های عمده آمریکایی برای جبران متوقف شدن تولید نفت ایران، تولید نفت خود را در کویت و عربستان افزایش دادند و درصورتی که در تولید نفت ایران درگیر می‌شدند، مجبور بودند از تولیدات خود در کشورهای مزبور بکاهند و این امر، به تیرگی روابط آنها با رهبران کشورهای عربستان سعودی و کویت منجر می‌شد. علاوه بر این اگر احساسات ملی در ایران همچنان در حال غلیان باقی می‌ماند، تولید نفت در آن کشور مخاطره‌انگیز می‌شد. بنابر دلایل فوق، شرکت‌های نفت آمریکا در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲، علاقه‌ای به بهره‌برداری از نفت ایران نشان ندادند.

از اواخر سال ۱۹۵۲، دولت ترومن به این نتیجه رسیده بود که مشارکت کمپانی‌های آمریکایی در تولید نفت ایران، در تأمین ثبات ایران و کوتاه کردن دست شوروی از آن کشور، اهمیت اساسی دارد. بدین‌منظور، ترومن برای جلب همکاری شرکت‌های عمده نفت آمریکا در ایران پیشنهاد کرد پرونده مهم دعوای ضد تراست، که قرار بود علیه شرکت‌های مزبور مورد رسیدگی قرار گیرد، به حال تعلیق درآید. دولت آیزنهاور نیز با نظریه ترومن، پیرامون مشارکت کمپانی‌های نفتی در ایران هم‌عقیده بود و با تعلیق دعوای ضد تراست موافقت کرد. با این حال شرکتهای مزبور همچنان تمایلی به مشارکت در نفت ایران نشان ندادند و معلوم شد سیاستگران آمریکایی باید تلاش‌های گسترده‌ای برای ترغیب آنها بدین کار مبذول دارند[۷۰].

از مجموع بررسی‌های فوق، چنین استنباط می‌شود که انگیزه اصلی حکومت آیزنهاور در این ماجرا بیشتر نگرانی از تسلط بر ایران به وسیله کمونیست‌ها بود تا پشتیبانی و حمایت از

علائق تجاری ایالات متحده آمریکا. این نکته را نیز باید در نظر داشت که نه تنها اکثر مقامات رده‌های میانی وزارت خارجه و مقامات «سیا» بر ضرورت یک کودتا، به منظور رفع خطر کمونیست عقیده نداشتند، بلکه هنری بایرود (Henry Byroad) معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه و هندرسون سفیر آمریکا در تهران، در اوایل سال ۱۹۵۳، طرفدار کودتا نبودند. همانطور که قبلاً اشاره شد، کارشناسان امور ایران در «سیا» و نیز سر پرست پایگاه «سیا» در تهران، مخالف کودتا بودند. تحلیل‌گران «سیا» مصدق را کمونیست تلقی نمی‌کردند و معتقد نبودند که حزب توده در آن زمان، قابلیت تسخیر قدرت را داشته باشد، و بر این باور بودند که حزب توده سعی دارد از طریق نفوذ در سازمان‌های نظامی و اداری کشور و نیز سعی در جلب حسن‌نظر مصدق و دیگر رهبران جبهه ملی، از یک استراتژی «جبهه خلقی» پیروی کند.

در نوامبر ۱۹۵۳ یکی از تحلیل‌گران «سیا» چنین نتیجه گرفته بود که احتمال نمی‌رود، پیش از پایان سال ۱۹۵۳ حزب توده بتواند قدرت را تسخیر کند. علاوه بر این، وضع اقتصادی ایران در این دوران تا حدودی ثبات یافته بود و احتمال یک فروپاشی قریب‌الوقوع اقتصادی مطرح نبود. از این رو، چنین بنظر می‌آمد که بیم و نگرانی ناشی از خطر به قدرت رسیدن کمونیست‌ها، که موجب کودتا باشد، تنها در سطح عالی مقامات «سیا» و وزارت خارجه آمریکا شکل گرفت و کارشناسان امور ایران در رده‌های پایین‌تر با رؤسای خود، اتفاق نظر نداشتند[۷۱].

بریتانیا و دست‌اندرکاران ایرانی در این ماجرا، چه نقشی ایفا کردند؟

بحسب ظاهر، نقش بریتانیا به مشارکت در شکل‌گیری طرح اصلی کودتا و ارائه شبکه رشیدیان‌ها محدود بوده است. ناگفته نماند که شکل اصلی و اولیه طرح، با آنچه به صورت اجرا درآمد تفاوت داشت و گمان نمی‌رود که رشیدیان‌ها، نقش قاطع و سرنوشت‌سازی در این ماجرا ایفا کرده باشند. نقش به مراتب مهمتر بریتانیا، در تلاش‌هایی بود که از بدو نخست‌وزیری مصدق تا به آخر، برای تضعیف حکومت وی صورت گرفت. انگلیسی‌ها لحظه‌ای از توطئه علیه مصدق فارغ نشدند و طی این مدت، سه تلاش عمده را دنبال کردند: کوشش مداوم برای براندازی دولت او، تحریم نفت، و ایجاد پاره‌ای مشکلات اقتصادی علیه ایران. این گونه اقدامات در کاهش تدریجی پایگاه مردمی مصدق، مؤثر افتاد و در نهایت سقوط وی را تسهیل کرد. بدین‌سان می‌توان گفت که اقدامات بریتانیا عامل اصلی

سقوط مصدق بود.

چهار گروه عمده نیز در ماجرای کودتا دست داشتند: نخست نقش آشکاری است که زاهدی و همدستان نزدیک وی، چون پسرش اردشیر، ابوالقاسم بختیار و افسرانی مانند حجازی، نصیری، گیلانشاه و سرهنگ بختیار (تیمور) ایفا کردند. زاهدی و چند تن از این افراد، از حدود یک سال پیش از کودتا علیه مصدق توطئه می‌کردند. دیگر همدستان وی، یا فرماندهی واحدهای نظامی را عهده‌دار بودند و یا در امر کودتا بطور مؤثری، نقش پشتیبانی داشتند. گروه دوم؛ یاران سابق مصدق، چون کاشانی و بقائی بودند که در سال آخر حکومت مصدق، برای تضعیف پایگاههای مردمی او تلاش می‌کردند. گروه سوم؛ «نرن» و «سیلی» و رشیدیان‌ها بودند، که نقش عمده‌ای در کودتاو همچنین نظارت بر فعالیت‌های ضد مصدقی، در دوران پیش از کودتا ایفا کردند و بالاخره، شخص شاه که به‌رغم تردید و تزلزلش، با قبول و تأیید کودتا، نقش مؤثری داشت[۷۲]. گذشته از افراد شناخته شده و مشخص، تعداد نسبتاً معدود ولی نامشخصی از ایرانیان، چه بطور داوطلب و یا اجیر، در تظاهرات ضد مصدق و یا عملیات دیگر مشارکت داشتند.

نقش ایالات متحده در براندازی مصدق، تا چه حد اهمیت داشت؟

هر چند پاسخ دادن قطعی به این پرسش میسر نیست، ولی با توجه به شواهد و قرائن موجود، می‌توان گفت که بدون مساعدت قابل ملاحظه آمریکا، موفقیت در انجام کودتا در آن زمان خاصّ و به شیوه‌ای که انجام شد، امکان نداشت.

مقامات رسمی ایالات متحده، کودتای مزبور را طرح و رهبری کردند و حداقل ۶۰/۰۰۰ دلار برای اجرای آن خرج کردند[۷۳]. زاهدی، رهبر اسمی کودتا، تا زمان اجرای آن، در یکی از خانه‌های «سیا» مخفی ماند. در مورد تصمیم به اجرای کودتا و شیوه انجام آن، و یا افرادی که برای جانشینی مصدق در نظر گرفته شده بودند، با شاه مشورت بعمل نیامد و او تمایل چندانی به پشتیبانی از کودتا ابراز نکرد، و در پی اولین نشانه شکست کودتا، از کشور گریخت. علاوه بر این، ایالات متحده با انجام یک سلسله اقداماتی که در طول یکسال پیش از کودتا، از طریق «بدامن» علیه مصدق ترتیب داد، پایگاه‌های مردمی او را تضعیف کرد و زمینه را برای اجرای کودتا فراهم ساخت.

این احتمال نیز وجود داشت، که زاهدی یا ایرانیان دیگری، بعدها بتوانند حکومت مصدق را ساقط کنند. ولی بنظر می‌رسد که فقط سه گروه توانائی سرنگونی مصدق را داشتند؛

نخست زاهدی و همدستانش، شاید می‌توانستند بدون کمک ایالات متحده مصدق را ساقط کنند، هرچند بعید می‌نمود که آنها به تنهایی بدین کار مبادرت ورزند، زیرا امکان موفقیتشان ناچیز بود. زاهدی قریب یک سال بود که به نحوی بی‌ثمر، در جهت سرنگونی مصدق تلاش می‌کرد. وی از حمایت چشمگیر مردمی برخوردار نبود. شاه نیز حاضر نشد بدون تعهد آمریکا از او حمایت کند. علاوه بر این، چون دستور بازداشت وی صادر شده بود، ناگزیر بود اغلب به صورت مخفی و پنهانی فعالیت کند.

احتمال دوم این بود که کاشانی، یا چهره مردمی دیگری، با اقدام به سلب حمایت مردم از مصدق و جلب آن به سوی خود، به قدرت دست یابند، همانطور که در طول تابستان ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) از محبوبیت مصدق به نحو قابل‌توجهی کاسته شده بود و دلیل این امر، جدائی کاشانی و چند تن دیگر از سران جبهه ملی از مصدق بود. در اواخر سال ۱۹۵۲، کاشانی نیز کاندیدای مشروعی برای نخست‌وزیری محسوب می‌شد ولی بخاطر جدایی از مصدق و پیوستن به زاهدی، ستاره اقبالش فروکش کرد و بخش عمده محبوبیت خود را از دست داد و این امر در ماجرای شکست وی در انتخابات ریاست مجلس در ژوئیه ۱۹۵۳ (تیرماه ۱۳۳۲) و انزوای سیاسی او در سال‌های بعد از کودتا به اثبات رسید[۷۴]. چه بسا، بقائی هم در یک برهه از زمان، می‌توانست در مقام رقابت با مصدق برآید ولی او نیز به علت حملاتش به مصدق و نقشی که گفته شد در قتل سرتیپ افشارطوس داشت، وجهه خود را از دست داد. دیگر چهره‌های مخالف مصدق، از چنان حمایت مردمی برخوردار نبودند که بتوانند مصدق را از رهبری جبهه ملی کنار بزنند.

احتمال سومی نیز وجود داشت و آن حزب توده بود، که بتواند از طریق کودتا، و یا رخنه و نفوذ تدریجی و خرابکاری در مملکت، حکومت مصدق را براندازد. ولی حزب توده، در مقایسه با بحبوحه اقتدارش در سال ۱۹٤٦ (۱۳۲۵) هنوز بسیار ضعیف بود. سفارت آمریکا طی بیانیه‌هایی که در آن ایام منتشر می‌کرد، تعمداً در مورد قدرت حزب توده و میزان همکاری آن با مصدق، اغراق‌گویی می‌کرد. از آنجایی که مقامات آمریکایی منبع اصلی پخش اطلاعات نادرست درباره قدرت حزب توده بودند، بطور قطع، در انتشار این گونه اخبار درزمینه به قدرت رسیدن حزب توده در ایران، در آن دوران، بسیار گزافه گویی کرده‌اند[۷۵]. زیرا حزب توده، در همان اواخر آوریل ۱۹۵۳، اندیشه توسل به کودتا را رد کرده بود و «سیا» نیز احتمال تسخیر قدرت از سوی حزب توده را، لااقل تا پایان سال ۱۹۵۳ امری نامحتمل تلقی می‌کرد[۷۶].

هرچند احتمال دستیابی به قدرت از سو[illegible] با توسل به تاکتیک های جبهه خلق» در

آینده منتفی نشده بود.

حزب توده، در دولت مصدق نماینده‌ای نداشت و غیرقانونی بود، بهمین علت مجبور بود بصورت مخفی فعالیت کند. اکثریت مردم ایران نسبت به حزب توده بسیار بدبین بودند. مصدق حتی در روزهای آخر حکومتش، یعنی ۱۸ اوت ۱۹۵۲ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) اقدامات قاطعی علیه توده‌ای‌ها بعمل آورد و همان‌گونه که در برابر تهدیدهای مستقیم قوام و کاشانی، قاطعانه عمل کرد، در برابر تشبّثات مشابه حزب توده نیز واکنش نشان داد،افزون بر این می‌توان گفت که آمریکا و بریتانیا آماده بودند که در صورت لزوم، برای پیشگیری در مقابله با هرگونه اقدام جدی حزب توده در جهت تسخیر قدرت، به نیروی نظامی متوسل شوند.

اجرای کودتا، نه‌تنها بدون کمک آمریکا امکان نداشت، بلکه موقعیت دکتر مصدق آنچنان که بسیاری تصور می‌کردند، متزلزل نبود. بررغم نظریه یکی از تحلیل گران آمریکایی که اوضاع اقتصادی ایران را در اواخر سال ۱۹۵۱ «یأس‌آمیز» توصیف کرده بود، سیاست‌های مالی دولت ایران که در تابستان ۱۹۵۲ آغاز شده بود، بتدریج نتایج امیدبخشی را نوید می‌داد. از آغاز سال ۱۹۵۳ (اواخر خرداد ۱۳۳۱) کوشش‌هایی برای فروش نفت به کشورهایی مانند ژاپن و ایتالیا بعمل آمد. وابسته اقتصادی آمریکا در تهران، در مه ۱۹۵۳ اوضاع تجاری ایران را «فعال» توصیف کرد. صادرات کشاورزی غیرنفتی نیز در حال رونق گرفتن گزارش شد[۷۷].

علاوه بر این، مصدق در آن ایام هنوز از سوی سازمان‌هائی چون حزب ایران و نیروی سوم (خلیل ملکی) و نیز از جانب طبقات متوسط و پایین شهری و ارتش، به نحو قابل ملاحظه‌ای حمایت می‌شد.

نتیجه:

این پژوهش، براساس یک سلسله اسناد سیاسی که اخیراً انتشار یافته و نیز مصاحبه با بسیاری از دست‌اندرکاران عمده ماجرای کودتا تهیه گردیده، در مقایسه با دیگر مطالبی که در باب کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲ هجری شمسی) نوشته شده، کامل‌ترین روایتی است که تاکنون منتشر شده است. مطالب عمده‌ای که تاکنون در دیگر نوشته‌ها ارائه نشده بود و در این بحث آمده است، عبارتند از:

۱ــ تلاش‌های بریتانیا برای براندازی دولت مصدق در مراحل پیش از کودتا.

۲ــ تلاش‌های پیوسته بریتانیا برای تضعـ[illegible] ـکتر مصدق، از طریق عملیات محرمانه

رشیدیان ها.

۳ــ تلاش های مشابه ایالات متحده آمریکا در تضعیف موقعیت دکتر مصدق از طریق سازمان «بدامن».

۴ــ فعالیت های زاهدی در طول یک سال پیش از کودتا.

۵ــ تفصیل برخی از رویدادهای درخور اهمیت مربوط به کودتا از قبیل: نحوه شکل گیری طرح اولیه کودتا؛ تصمیم گیری مربوط به ترک کشور، در صورت نافرجام ماندن عملیات کودتا؛ نقش ایالات متحده در سازماندهی تظاهرات «بدلی» حزب توده؛ نقش آرامش (احمد) و نیز (ظاهراً) کاشانی، در سازماندهی جماعات، که روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) به خانه دکتر مصدق حمله کردند.

توضیح این جزئیات، برخی از اشتباهات و لغزش هایی که در روایت روزولت ــ چه در کتاب ضد کودتا و چه در مصاحبه ها ــ مشاهده می شود، تصحیح می‌کنند و در عین حال، اشارات تلویحی روزولت، مبنی بر نقش تعیین کننده ایالات متحده در کودتا را تأیید و تقویت می نماید.

گفته می‌شود که شاه (محمدرضا پهلوی) پس از پیروزی کودتا، به روزولت گفته است:

«من تاج و تخت خود را، به خدا، مردم کشورم، ارتشم و شخص شما مدیون هستم»

گرچه هر یک از این نیروها، احتمالاً نقشی در ماجرا داشته اند، ولی بیان دقیق و صحیح تر آن بود که شاه در برشمردن عوامل دخیل در ابقاء تاج و تختش، مراتب اولویت را در جهت عکس ذکر می‌کرد.

کودتای ۱۹۵۳، نقطه پایانی بود بر سیر تدریجی ایران، به سوی حکومت مردمی تر، و رهائی ایران از قید مداخلات اجانب، که از سالهای نخست ۱۹۰۰ آغاز شده بود. حرکت مصدق بیانگر هر دوی این خواسته ها بود و با کودتای ۲۸ مرداد، وی شهید این آمال گردید. طی سال های پس از کودتا، به تدریج و با کمک های گسترده ایالات متحده، رژیمی مستبد بر ایران استیلا یافت. حکومت نظامی برقرار شد و سالها ادامه پیدا کرد. هزاران تن از هواداران جبهه ملی و حزب توده، دستگیر شدند. تظاهراتی که به هواداری از مصدق در دانشگاه تهران و بازار برگزار گردید، درهم شکسته شد. نهضت مقاومت ملی که برای ادامه دادن به راه جبهه ملی ایجاد شده بود، سرکوب گردید. ایل قشقائی مورد تهاجم قرار گرفت و سران آن تبعید

شدند. مطبوعات زیر سانسور دولت قرار گرفت، اندکی بعد یک سازمان پلیس مخفی با عنوان «ساواک» ایجاد شد که منفور عام بود[۷۹]. در انتخابات فوریه ۱۹۵٤ (اسفند ۱۳۳۲) مجلس قانونگذاری بنحوی آشکار اعمال نفوذ و تقلب شد و در تمام دوران بعد از کودتا، باستثنای یک دوره کوتاه در اوایل دهه ۱۹۶۰، ابزار دیکتاتوری در ید قدرت حکومت بود. سرانجام انقلاب سال ۱۹۷۸ ظهور کرد. از آن پس، دیگر امیدی به استقرار یک «آلترناتیو دموکراتیک» بجای شاه، وجود نداشت.

کودتای ۱۹۵۳ را می‌توان نقطه عطف تعیین کننده‌ای در تاریخ ایران دانست. اگر این کودتا روی نداده بود، بدون تردید ایران، آینده بسیار متفاوتی داشت. علاوه بر این، نقش ایالات متحده در کودتا و نقشی که در مراحل بعد، برای تحکیم دیکتاتوری شاه ایفا کرد، در روابط آینده ایران و ایالات متحده، تأثیری عمیق بر جای گذاشت. حملات تروریستی که از سالهای ۱۹۷۰ به بعد علیه افراد و مؤسسات آمریکایی در ایران صورت گرفت و نیز ماهیت ضدآمریکایی انقلاب ۷۹ــ۱۹۷۸ و بسیاری از حوادث ضدآمریکایی دیگر بعد از انقلاب، ازجمله بحران گروگان گیری سفارت، همگی از پیامدهای ناشی از همدستی ایالات متحده در عملیات علیه ایران بود.

هواداران کودتا، ادعا می‌کنند که این اقدام موجب گردید که ایران، تحت یک نظام طرفدار آمریکا، از یک ثبات بیست و پنج ساله برخوردار شود، اما نتایج دردناک انقلاب ایران بر منافع آمریکا همچنان خودنمائی می‌کند و این سئوال را پیش می آورد که آیا کودتای ۲۸ مرداد ارزش عواقب درازمدت آن را داشت؟

مارک ــ ج ــ گازیوروسکی

بخش علوم سیاسی دانشگاه ایالتی «لوییزیانا»

اوت ۱۹۸۷

یادداشت ها:

بدینوسیله مراتب امتنان خودرا، از پیتر-اوری، (Peter Avery) ادوارد-آذر، (Edward Azar) ، کارول-بارگرون، (Carol Bargeron)، ریچارد-کاتم، (Richard Cottom) فرد-هالیدی، (Fred Halliday)، هما-کاتوزیان، (Homa Katouzian)، نیکی-کدی (Nikki Keddie)، هدایت-متین دفتری، (Hedayat Matin-Daftari)، ناصر-پاکدامن، (Nasser- Pakdaman) بیل-رویس، (Bill Royce)، خسرو-شاکری (Khosrow Shakery) و افراد دیگری که از آنها نام نمی برم، به مناسبت کمک های گرانبها و نظریاتی که پیرامون طرح اولیه این مطلب بیان داشته اند، ابراز می دارم.

۱— از کرمیت روزولت، فرمانده عملیات کودتا خواسته شد، عملیات مشابهی را علیه آربنز (Arbenz) درگواتمالا، و ناصر در مصر، رهبری کند. نگاه کنید به روزنامه *The Los Angeles Times* — مورخ ۲۹ مارس ۱۹۷۹ — صفحات ۸—۵ لااقل یکی دیگر از دست اندرکاران کودتا، با شرکت در عملیات مشابهی در سوریه—نپال و ویتنام در سال های بعد، معروفیت خاصّی کسب کرد. رجوع کنید به: *The Wall Street Journal*, October 19, 1979. p.1. صاحبنظری چون ریچارد هلمز، سر پرست «سیا» از سال ۱۹۷۳—۱۹۶۵ کودتای ۲۸ مرداد را برای من به عنوان نمونه حائزاهمیتی از عملیات «سیا» توصیف کرد (مصاحبه تلفنی—واشینگتن دی—سی، ۲۶ ژوئیه ۱۹۸٤).

۲— نگاه کنید به:

Kermit Roosevelt, *Contercoup* (New York: McGraw-Hill, 1979)

برای مطالعه بحث جالبی پیرامون لغزش های این روایت، نگاه کنید به نقد ریچارد. کاتم در:

ه متن مصاحبه بوسیله مؤلف این کتاب در همان موقع ترجمه شد و در تاریخ ۲۱ و ۲٦ فروردین ۱۳۵۸ در روزنامه کیهان انتشار یافت.

Iranian Studies, 14, 3-4 (Summer-Autumn 1981), 269-72, and Thomas Powers, in *The Nation*, April 12, 1980, 437-40.

اولین شرح علنی کودتا، توسط «سیا» در جریان انتخابات ۱۹۵٤، به خارج فاش شد و در مطبوعات آمریکا انتشار یافت. رجوع کنید به:

Richard and Gladys Harkness, "the Mysterious Doings of CIA. "*Ssturday Evening Post*, November 6, 1954, 66-68. Incomplete accounts are also given by Andrew Tully, *CIA, the Inside Story* (New York: Morrow, 1962), ch. 7; Barry Rubin, *Paved With Good Intentions* (New York: Oxford University Press, 1980), pp. 77-88; Christopher Montague Woodhouse, *Something Ventured* (London: Granada, 1982), chs; 8-9; Sepehr Zabih, *The Mosaddeq Era* (Chicago: Lake Virew Press, 1982), ch.8; and Jonathon Kwitney, *Endless Enemies* (New York: Congdon & Weed, 1984), ch. 10. Each of these omits many key details. A highly fictionalized and romanticized account by a key participant is Ardeshir Zahedi, *Five Decisive Days* (unpublished manuscript, n.d.). This is an English translation of and article published in the Iranian newspaper *Ettela* at soon after the coup.

۳ــ مجموعه اسناد دیپلماتیک مهمی که در آرشیو ملی ایالات متحده، در این بررسی مورد استفاده قرار گرفته اند عبارتند از آن رشته اسنادی که در آرشیو ملی ایالات متحده (U.S. National Archives) و اداره اسناد سیاسی انگلیس (British Public Records Office) انتشار یافته است.

مؤلف با افراد زیر نیز مصاحبه کرده است:

ــ کلیه کارمندان «سیا» که مستقیماً در عملیات کودتا دست داشته اند و هنوز زنده اند. (باستثنای یکنفر که حاضر نشد صحبت کند).

ــ پنج تن از کارکنان «سیا» که در جریان کودتا، در مرکز «سیا» در واشینگتن کار کرده اند.

ــ دو تن از سه مقام ارشد وزارت خارجه آمریکا، که در آن زمان در ایران بوده اند. (نفر سوم، لوی هندرسون که سفیر بود، فوت کرده است).

ــ دوتن دیگر از کارکنان وزارت خارجه و وابسته نیروی دریایی آمریکا در سفارت، که در آن زمان در تهران بوده اند.

ــ دو تن از مشاورین وزارت خارجه، که در فاصله سال های ۵۳ــ ۱۹۵۱ مسئول امور خاورمیانه بوده اند.

ــ دو تن از دست اندرکاران عمده انگلیسی در ماجرای کودتا و عده ای از ایرانیان مطلع.

این مصاحبه‌ها در فاصله تابستان ۱۹۸۳ تا تابستان ۱۹۸۵ (۱۳۶۲ـ۱۳۶٤) توسط مؤلف صورت گرفته است.
بخاطر ماهیت حساس موضوع مورد بحث، نام بسیاری از منابع عمده و دست اندرکاران فاش‌شدنی نیست. برای دقت هرچه بیشتر جزئیات روایات ارائه شده در مصاحبه‌ها ــ باستثنای مواردی که یادآوری گردیده ــ با دیگر اسناد و منابع موجود تطبیق داده شده است.

٤ــ برای آگاهی از تحولات سیاسی ایران در این زمان نگاه کنید به:

Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), chs. 13-15; and Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton Universtiy Press, 1982), chs. 4-5. On the oil dispute see L. P. Elwell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London: Lawrence and Wishard, 1955).

۵ــ برای آگاهی از ترکیب جبهه ملی نگاه کنید به:

T. Cuyler Young, "The Social Support of Current Iranian Policy," *Middle East Journal*, 6, 3 (Spring 1952), 125-43.

6 – Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, pp. 250-67.

۷ــ برای آگاهی جامع پیرامون سیاست انگلیسی‌ها در قبال ایران در این زمان نگاه کنید به:
Elwell-Sutton, *Persian Oil*, esp. chs. 16-18.

8 – Ibid.

9 – Dean Acheson, *Present at the Creation* (New York: Norton, 1969), p. 507.

۱۰ــ رجوع کنید به اسناد سیاسی انگلیس:

"Reports Persians Trying to Recruit Oil Technicians,' 20 August 1951, FO/ 371/ 91579 (sources referenced in this way are from the Public Records Office in London); "Exports to Rersia," 17 December 1951, FO/ 371/ 98634; "Monthly Economic Report," September 25, 1951, Record Group 59, Box 5490 (sources referenced in this way are from the National Archives in Washington); "Financial Restrictions on Persia," 12 September 1951, FO/ 371/ 91491; Elwell-Sutton, *Persain Oil*, p. 257.

۱۱ــ اسناد موجود در باب شبکه انگلیسی‌ها، کامل نیست ولی نشانه‌هایی از عمق و وسعت این شبکه را دربردارد. نگاه کنید به:

"Les Follies Imperiales," 18 March 1952, FO/ 284/ 1541.

این گزارش کاردار سفارت بریتانیا و مقام ارشد سازمان M16 در تهران در مورد نظریات شخصی شاه آن گونه که به Ernst Perron محرم راز وی اظهار شده است می باشد.

"Action in the Persian Situation Advocated by M. Kaivan," 3 July 1951, FO/ 371/ 91461.

صورت اسامی چهره های طرفدار انگلیس، توسط یکی از عوامل بریتانیا در جنبش کارگری ایران کسب شده است، برای آگاهی از ترکیب شبکه این عامل نگاه کنید به:

"Trade Unions in Persia," 6 Januray 1952, FO/ 371/98731.

در روایت Woodhouse در این وقایع از رشیدیان ها؛ تحت عنوان «برادران» یاد شده است.

۱۲— پیشینه مربوط به مذاکرات در اجلاس ادارات داخلی: ۲۰ مارچ ۱۹۵۱، اسناد دولتی انگلیس:

"Political Situation," 28 April 1951, FO/ 371/ 91457; "Notes of a Meeting to Discuss Persia," 28 June 1951, FO/ 371/ 91555.

۱۳— پیشینه مربوط به مذاکرات با Miss Lambton . ۱۵ژوئن ۱۹۵۱؛ اسناد سیاسی دولتی انگلیس:

"Discusses the Position in Persia," 21 June 1951, FO/ 371/ 91550.

۱٤— شرکت آمریکا در مذاکرات نفت ایران، ۲ جولای ۱۹۵۱، اسناد دولتی انگلیس:

Persian Oil Dispute: Views of Mr. Horace Emery," 12 July 1951, FO/ 371/ 91570; "Persain Oil Situation," 21 June 1951, FO/ 371/ 91565.

۱۵— گزارش مذاکرات با شاه در ۳۰ ژوئن؛ اسناد دولتی انگلیس:

2 July 1951, FO/371/ 91461; "Reports on Conversation with the Shah,"5 August 1951, FO/371/ 91577.

۱۶— لزوم محرمانه ماندن گفتگوها، اول سپتامبر ۱۹۵۱؛ اسناد دولتی انگلیس:

FO/ 371/ 91584; "View that HMG Should Refrain From Any Statement," 26 August 1951, FO/ 371/ 91582.

۱۷— روزنامه نیویورک تایمز. ۲۷ اگوست ۱۹۵۱ ــ صفحات ۱۲ــ۲ و ۳ سپتامبر ۱۹۵۱ و اسناد دولتی انگ

"Approach to a New Persain Govenment," 8 September 1951, FO/ 371/ 91590; "Change of Government," 4 September 1951, FO/ 371/ 91587; "Suggests Lines to be Taken to Prevent Complete Nationalization," 5 September 1951, FO/ 371/ 91587.

۱۸— ارزیابی افکار عمومی؛ ٤ سپتامبر ۱۹۵۱؛ اسناد دولتی انگلیس:
FO/ 371/ 91463; "Departmental Comments," 19 November 1951, FO/ 371/ 91614; *The New York Times*, September 10, 1951, 1:7.

گزارش Shepherd مورد بحث و انتقاد شدید «استوکس» قرار گرفت. استوکس معتقد بود که «کلنجار رفتن با پیرمردهای بی اعتبار... ما را به جایی نخواهد رساند».
نگاه کنید به یادداشت Lord Privy Seal ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱؛ اسناد دولتی انگلیس FO/371/ 91590 در واقع شاه در همان ایام گفته بود قوام را به سیدضیاء ترجیح می دهد.
در ۷ سپتامبر نیز گفته بود که مصدق را نمی توان در این موقع کنار گذاشت. نگاه کنید به «بحث با شاه پیرامون انتخاب جانشین مصدق. ۳۱ اگوست ۱۹۵۱. اسناد دولتی انگلیس FO/ 371/ 91462 و پیشینه مذاکرات با شاه در ۱۷ سپتامبر» ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱، اسناد دولتی انگلیس FO/ 371/ 91463 .
شگفت نبود که اندکی بعد «شپیرد» برکنار شد و پست دیگری به او محول گشت.

۱۹— متن نظریه وزارت خارجه؛ ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱. اسناد دولتی انگلیس
FO/ 371/ 91589.

۲۰— متن پاسخ پرزیدنت ترومن، ۲٦ سپتامبر ۱۹۵۱. اسناد دولتی انگلیس
FO/ 371/ 91591; "Persian Oil Dispute," 28 September 1951, FO/371/91592; "Draft Telegram to Tehran," 27 September 1951, FO/ 371/91592; "Record of a conversation with the Ameriacan Ambassador," 1 October 1951, FO/ 371/ 91596; CAB 128/20, pp. 231-34 (British cabinet records).

ماجرای جلب همکاری فرمانده ایرانی مورد بحث° و طرح اشغال آبادان را یکی از مقامات بازنشسته که در این عملیات مداخله داشت، طی مصاحبه‌ای در

° فرمانده نیروی دریائی ایران در آبادان در آن موقع، جنبش ملی شدن صنعت نفت و ... صفحه ۳٤٦.

ژانویه ۱۹۸۵ برای من نقل کرد.

کرمیت روزولت، معاونت عملیات «سیا» در خاورمیانه، در آن زمان از این فعالیت‌ها اطلاع داشت و نقش حساسی را که ترومن در این ماجرا ایفا کرد، تأیید نمود (مصاحبه شخصی، واشینگتن — ۵ ژوئن ۱۹۸۵) روزولت از توطئه‌چینی انگلیسی ها با قوام و زاهدی، بنحوی که شرح داده شد آگاه بود، ولی در آن زمان، پیرامون آن با انگلیسی ها گفتگونکرد. ایالات متحده با طرح بریتانیا مبنی بر توسل به زور و نیروی نظامی در ایران، در ماه مه ۱۹۵۱، به شدت مخالف کرد.

۲۱— پیشنهادات قوام‌السلطنه: ۷ ژانویه ۱۹۵۲؛ اسناد دولتی انگلیس:
FO/ 371/ 98683; "Intervention of . Mr. Julian Amery," 7 February 1952, FO/ . 371/ 98683; "Qavam's Proposals," 25 March 1952, FO/ 371/ 98683; interview with Sir George Middleton, London, January 16, 1985; "Internal Situation," n.d., FO/ 248/ 1531. Qavam also appro- ached the U.S. Embassy for support as early as October 1951. See Richards to Acheson, October 30, 1951, Record Group 84, Box 29.

22 -"Ibid.; Acheson to Henderson, June 16, 1952, Record Group 84, Box 29.

23 - "Internal Situation." On Kashani, see Yann Richard, "Ayatollah Kashani: Precursor of the Islamic Republic?" in Nikki R. Keddie, ed., *Religion and Politics in Iran* (New Haven: Yale University Press, 1981), pp. 101-24.

۲۴— شواهد بسیاری حکایت می‌کند که انگلیسی ها هنوز آمادگی آن را نداشتند که قوام مقام نخست‌وزیری را کسب کند.

Henderson to Acheson, August 3,1952, Record Group 84, Box 29. "Intenal Situation."

۲۵— گزارش سالانه درباره ارتش ایران در سال ۱۹۵۲؛ ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۲، اسناد دولتی انگلیس:
FO/ 371/ 98683; "Internal Situation."

26 - "Ibid.; *The New York Times*, August 15, 1952, 2:8, August 20, 1952, 1:1; Henderson to Acheson, August 3, 4, 15, 1952, Record Group 84, Box 29; "Recent Developments in Pan-Iranism," July 1, 1952, Record Group 59, Box 4109; "Article by Brigadier Fitzroy Maclean, M.P.," 27 August 1953, FO/ 371/ 104570. This article is from *The Listener*, August 27, 1953. See also Fitzroy Maclean, *Easten Approaches* (Lo than Cape, 1950), p. 266.

۲۷— گزارش هندرسون به آچسون، ۷ و ۲۱ جولای و ۱۷ اکتبر ۱۹۵۲.

Record Group 84, Box 29.

۲۸— در این زمان کاشانی با حزب توده، در خفا وارد زد و بند شده است. گزارش شده که در یک ملاقات نود دقیقه ای، در اواخر سپتامبر، رهبران حزب توده موافقت کرده‌اند که در برابر اخراج مستشاران نظامی ایالات متحده و برچیدن کنسولگری‌های آمریکا و محدود نمودن رفت و آمد اتباع ایالات متحده در نواحی شمالی ایران، از نخست‌وزیری او پشتیبانی کنند. نگاه کنید به:

"Internal Situaion." see Henderson to Acneson, September 28, 1952, Record Group 84, Box 42.

همچنین گزارش شده است که کاشانی از حزب توده پول دریافت کرده است، نگاه کنید به: « Internal situation. » خبرنگار TIME از قول کاشانی گزارش کرده است: «از آنجائی که حزب توده علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند، با ما هستند» رجوع کنید به: مصاحبه گزارشگر «تایم» در مصاحبه با آیت‌الله کاشانی، ۱۸ اکتبر ۱۹۵۲ (۲۶ مهر ۱۳۵۱) Record Group 84, Box 129. «سیا» که ظاهراً تصور می‌کرد کاشانی سعی دارد با کمک حزب توده بقدرت برسد، در مورد امکان تداوم حکومت مصدق ارزیابی ویژه‌ای بعمل آورد. نگاه کنید به:

"Prospects for Survival of Mosaddeq Regime in Iran." SE. 33, 14 October 1952.

سیدضیاء در ۱۲ اکتبر به یکی از مقامات سفارت بریتانیا اظهار داشت که قصد کاشانی از حمایت زاهدی آن است که نهایتاً وی را برکنار ساخته و خود قدرت را در دست گیرد. نگاه کنید به: « Internal Situation. ».

۲۹— همان سند، «امور عشایری و سیاست عشایر» نگاه کنید به: اسناد دولتی انگلیس:

n.d., FO/284/1521; Middleton interview (London, January 16, 1985); Henderson to Acheson, September 9, 1952. Record Group 84, Box 29.

در تلگرام اخیر نامی از زاهدی نیامده است ولی مشخصاً اشاره به اوست. موضوع ارسال اسلحه و مهمات به بختیاری، در مصاحبه‌ای (ژانویه ۱۹۸۵) با یکی از منابع محرمانه مطرح شد و در «توطئه‌چینی میان بختیاریها» تأیید گردیده است. نگاه کنید به: Record Group 84, Box 28.

انگلیسی ها از سالهای ... روابط نزدیکی با بسیاری از سران ایل

بختیاری برقرار کرده بودند و به برخی از آنها برای حفاظت از حوزه‌های نفتی منطقه بختیاری مقرری پرداخت می‌کردند. ولی ابوالقاسم بختیاری هوادار انگلیس نبود. انگلیسی ها و هواداران بختیاری آنها، او را بخاطر تحریک عشایر علیه دیگر خوانین، فردی «آشوب‌طلب» میدانستند. نگاه کنید به:
Tribal Affairs and Tribal Policy.

30 – "*New York Times*, October 13, 1952, 4:1; October 16, 1952, 6:4; "Annual Report on Persian Army for 1952," 9 December 1952, FO/ 371/ 98638.
چنین بنظر می آید که زاهدی در ایامی که این بازداشت ها صورت می‌گرفت آمادگی مقابله با مصدق را نداشت. یکی از نشانه های این عدم آمادگی آن است که یکی از مأمورین M16 که عهده‌دار تماس با رشیدیان‌ها در آن زمان بود، برای استفاده از مرخصی در لندن بسر میبرد. (نگاه کنید به مصاحبه اختصاصی با یکی از همکاران مأمور یاد شده در ژانویه ۱۹۸۵).

۳۱– بسیاری از مطالبی که در این بخش و بخش های بعدی آمده است، طی مصاحبه با دست اندرکاران این وقایع کسب شده است و حداقل، با یک منبع دیگر نیز تطبیق و تأیید شده است. از آنجایی که این گفتگوها بر مبنای اعتماد متقابل و محرمانه صورت گرفته، نام آنها در اینجا ذکر نمی‌شود. برای تعیین صحت و سقم این روایت، ترجیح دادیم بجای افشای نام کسانی که محرمانه در این ماجرا مشارکت داشته‌اند، بیانگر نقش مشخصه آنها باشیم.

۳۲– نگاه کنید به: U.S. Joint Chiefs of Staff. *Documents Resulting From Conversations with the British in Regard to the Eastern Mediterranean and the Middle East, JCS 1819*. November 25, 1947.

33 – "U.S. Department of State, *Foreign Relations of the United States, 1950. Vol. V. The Near East, South Asia, and Africa* (Washington: U.S. Government Printing Office. 1978), pp. 491-99, 510, 523.

34 – "Ibid., pp. 509-29, 551, 604; U.S. Department of State, Bulletin, 22, 570, June 5, 1950, 922; William E. Warne, *Mission for Peace: Point Four in Iran* (Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1956), p.18.

35 – "U.S. Department of State, *Bulletin*, 24, 622, June 4, 1951, 891, and 25, 630, July 23, 1951, 131.

۳۶– نگاه کنید به مبحث ذیل، پیرامون برنامه BEDAMN ، در مورد عملیات محرمانه CIA در زمان ریاست جمهوری «ترومن» و نیز به:
Ray S. Cline, *The CIA Under Reagan, Bush, and Casey* (Washtington: Acropolis Books, 1981), pp. 119-26.

طی گفتگوهائی که با دو تن معاونان وزارت خارجه مسئول امور خاورمیانه در حکومت ترومن، بنام‌های
William Rountree (Maggie Valley, NC, August 25, 1984), and Henry Byroade
داشتم، آنها موضوع مخالفت حکومت ترومن را با توسل به عملیات محرمانه علیه مصدق تاکید کردند. (Potomac, Md., August 7, 1984)

۳۷— معمولاً این گونه گفتگوها بکرات میان سفارت و مقامات اطلاعاتی مستقر در تهران صورت می‌گرفت. گفتگو در سطوح بالاتر، نخست در مه ۱۹۵۲ (اردیبهشت ۱۳۳۱) در همان ایامی که انگلیسی ها برای بر سر کار آوردن قوام توطئه می‌کردند، در واشینگتن صورت گرفت. یکی از کارشناسان امور ایران، صورت اسامی ۱۸ تن از کاندیداهای احتمالی، ازجمله قوام و زاهدی را با مقامات وزارت خارجه آمریکا مطرح ساخت. نگاه کنید به:
U.S. Department of State. "Memorandum of Conversation, Subject: Iran," May 16, 1952, Record Group 84, Box 29.
در ۲۹ ژوئیه (۷ مرداد) اندکی پس از ماجرای ۳۰ تیر (سقوط قوام) نیز گفتگوهای مشابهی صورت گرفت. در خلال این گفتگوها، لااقل یکی از مقامات آمریکائی بسیار مایل بود که امکانات یک کودتا، مورد بررسی قرار گیرد. نگاه کنید به:
Anglo-U.S. Discussions About the Persian Internal Situation and the Oil question." 29 July 1952, FO/ 371/ 98691.
طی گفتگوهائی که با «بایرود» داشتم، این مطالب تأیید گردید. چنین استنباط می‌شود که مذاکرات ایالات متحده با انگلیسی ها پیرامون این مسائل، بیشتر بخاطر حفظ نوعی ارتباط و تماس صورت می‌گرفت، تا اعمال نفوذ روی سیاست بریتانیا.

38 – "National Security Council, *National Secruity Problems concerning Free World Petroleum Demands and Potential Supplies, NSC 138*, December 8, 1952, pp. 9-10.

39 – "Yonah Alexander and Allen Nanes, eds., *The United States and Iran: A Documentary History* (Frederick, Md,: University Publications of America, 1980). pp. 215-17; *The New York Times*, May 22, 1951; 24:4; Washington Talks," 10 April 1951, FO/ 371/ 91470; "Reports Discussion with Mr. Acheson," 17 May, 1951, FO/ 371/ 91535; "Comments on Grady's Interference," 6 June 1951, FO/ 371/ 91545.

40 - "Acheson, *Present at the Creation*, pp. 507-8; "Message from S. of S.," 10 September 1951, FO/ 371/ 91463; "Text of State Department's Views," 21 September 1951, FO/ 371/ 91589; "Persian Oil Dispute," 28 September 1951, FO/ 371/ 91592.

41 - "George McGhee, *Envoy to the Middle World* (New York: Harper and Row, 1983), ch. 31; Acheson, *Present at the Creation*, pp. 509-11; "Record of Talks," 4 October 1951, FO/ 371/ 91595; "American Proposal that the Royal Dutch/shell Group should Take Over and Operate the Abadan Refinery Considered Impractical," 6 November 1951, FO/ 371/ 91610; interview with Paul Nitze, Washington, D.C., July 5, 1984.

۴۲— توصیف کلی عملیات «سیا» در ایران و برنامه BEDAMN که در زیر خواهد آمد، براساس گفتگوهائی تنظیم شده است که مؤلف با هفت تن از کارکنان سابق «سیا» که در آن مرحله از عملیات در ایران فعالیت داشته‌اند، انجام داده است. برای آگاهی از بررسی های مقدماتی پیرامون شبکه های پایداری در منطقه قشقائی رجوع کنید به:

"United States Attitude Toward Formation of 'Free Goveernment' in Iran," Record Group 59, Box 6980a, October 14, 1948.

«سیا» در این دوره، در ایران به فعالیت های روزمرهٔ گردآوری اطلاعات نیز مشغول بود. این عملیات مستلزم برقراری تماس در سطح گسترده‌ای با چهره‌های سیاسی ایران و برانگیختن مطبوعات ایران و تماس و ملاقات با مأموران اطلاعاتی کشورهای متحد بود.

۴۳— یکی از برنامه هائی که به نحو موفقیت آمیزی زیر نظر BEDAMN پیاده شد، نگارش اتوبیوگرافی مجعول ابوالقاسم لاهوتی، شاعر کمونیست ایرانی تبار بود که در شوروی زندگی می‌کرد. هرچند لاهوتی، جعلی بودن این کتاب را از طریق رادیو مسکو اعلام داشت، معهذا هنوز بسیاری از ایرانیان، آنرا واقعی تلقی می‌کنند. در مصاحبه‌ای که در ماه اوت ۱۹۸۴ با یکی از دست‌اندرکاران این برنامه داشتم، مبلغ یک میلیون دلار هزینه این برنامه را عنوان کرد.

۴۴— یکی از این عملیات، سازماندهی تظاهرات و حمله توده‌ای های «بدلی» هنگام عزیمت هیئت Harriman به ایران، در تابستان ۱۹۵۱ (۲۳ تیر ۱۳۳۰) بود. نگاه کنید به: *Contercoup*, p.95. ــ در خلال آشوبهائی که در پی این اقدام صورت گرفت، چند تن کشته شدند و تقصیر آن به گردن حزب توده افتاد. کرمیت روزو[illegible] ت که احتمالاً این عملیات، بدون اطلاع

مقامات مافوق «سیا»، توسط «نرن» و «سیلی» اجرا شده است (مصاحبه با روزولت).

۴۵- کرمیت روزولت معتقد است که احتمالاً با این شخصیت‌ها نیز، تماس برقرار شد، ولی در این باب مطمئن نمی‌باشد (مصاحبه با روزولت) من نتوانستم در مصاحبه دیگری که با دست‌اندرکاران ماجرا داشتم، صحت و سقم این مطلب را روشن نمایم. تمام دیگر جزئیات مطالبی که در این پاراگراف آمده است، از منابعی که در زیرنویس شماره ۴۲ ذکر شده، اخذ گردیده و به صورت جداگانه لااقل با یک منبع دیگر نیز تطبیق شده است.

۴۶- انشعاب در حزب زحمتکشان در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۲ (۲۱ مهر ۱۳۳۱) روی داد. مقامات سفارت بریتانیا، درباره حمایت آمریکا، از بقائی (دکتر مظفر بقائی) در این ایام آگاهی داشتند. رجوع کنید به اسناد دولتی انگلیس:

"Itnernal Situation," n.d., FO/ 248/ 1531.

در مورد انشعاب حزب پان‌ایرانیسم، رجوع کنید به اسناد دولتی انگلیس:

"The Friendly Relationship ...," 10 June, 1053, FO/ 371/ 104568; and "Pan-Iranism: The Ultimate in Iranian Nationalism, February 6, 1952, Record Group 84, Box 29.

در سند یاد شده بالا، به یک «رهبری مرموز» اشاره شده که هدایت پان‌ایرانیست‌ها را به عهده دارد. یکی از چهره‌های مطلع «سیا» معتقد است که او همان مقام «سیا» است که سرپرستی برنامه BEDAMN را عهده‌دار بود (مصاحبه اوت ۱۹۸۳) شوروی‌ها نیز ظاهراً از این فعالیت‌ها آگاه بودند؛ در اوایل ماه اوت ۱۹۵۳ رادیو مسکو اعلام داشت که ایالات متحده، بقائی و دار و دسته‌اش را مسلح ساخته است. همچنین نگاه کنید به مسافرت ژنرال شوارتسکف به ایران

"Visit of Genteral Schwartzkopf to Persia," 6 August 1953, FO/ 371/ 104569.

در حزب ایران نیز که قوی‌ترین حامی مصدق در جبهه ملی محسوب می‌شد، در اواخر سال ۱۹۵۲ انشعابی روی داد. نگاه کنید به:

"Internal Affairs," 24 April 1953, FO/ 371/ 104567.

۴۷- عملیات محرمانه «سیا» براساس دستورالعمل شورای امنیت ملی NSC-10/2 بود، که لزوم عملیات «علیه دولت‌ها، یا گروه‌های متخاصم بیگانه، و نیز، حمایت از دولت‌ها [illegible] دوست» را تجویز می‌کرد. رجوع کنید به:

William M. Leary, ed., *The Central Interlligence Agency: History and Documents* (University, Ala.: University of Alabama Press, 1984), p. 132.

بعبارت دیگر، این دستورالعمل بدان معنی بود که می‌توان علیه شوروی و متحدین او به عملیات محرمانه مبادرت ورزید. رجوع کنید به:

Cline, *The CIA Under Reagan, Bush, and Casey,* pp. 119-26.

با اینکه فعالیت های ضد توده‌ای و ضد شوروی سازمان BEDAMN با قواعد یاد شده بالا، منافات نداشت، به وضوح آشکار است که فعالیت علیه جبهه ملی برخلاف آن خط مشی بود، زیرا جبهه ملی نه کمونیست محسوب می‌شد و نه هوادار شوروی. از این رو، بعید بنظر می آید که مدیر «سیا» یا معاونین اصلی وی، اجازه بکار گرفتن امکانات «بدامن» را در زمینه فعالیت علیه جبهه ملی تحصیل کرده باشند. بگمان من (محقق) این تصمیم، از سوی مدیر برنامه BEDAMN و یا سر پرست عملیات خاور نزدیک، نشأت گرفت.

48 – Woodhouse, *Something Ventured,* pp. 116-19.

49 – Ibid; Roosevelt interview; Byroade interview.

نقل قول مربوط به دیدگاه سر پرست پایگاه «سیا» در تهران را یکی از مقامات بازنشسته «سیا» طی مصاحبه‌ای، در اوت ۱۹۸۳ برای من شرح داد. مقام مزبور مدعی است که متن آن را، از تلگرامی که در آن زمان مخابره شده بود، به خاطر دارد.

50 – "Intrigues Among the Bakhtiari Tribes"; Henderson to Acheson, January 18, 1953, Record Group 59, Box 4115; Henderson to Acheson, January 19, 1953. Record Group 59, Box 4117. See also articles in *The New York Times* for this period.

مجلس در مورد تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق رأی داد.

51 – "Internal Affairs," 18 February 1953, FO/ 371/ 104562; "Internal Affaris," 24 February 1953, FO/ 371/ 104562; "Internal Affairs," 28 February 1953, FO/ 371/ 104563; "Internal Affairs," 1 March 1953, FO/ 371/ 104562; "Dr. Musaddiq's Quarrel with the Shah," 23 February 1953, FO/ 371/ 104563; "An Assessment of the Internal Situation in Persia," 2 March 1953, FO/ 371/ 104563; "Internal Affairs," 10 Mach 1953, FO/ 371/ 104563;

مشاجره دکتر مصدق با شاه؛ ۲۳ فوریه ۱۹۵۳، اسناد دولتی انگلیس: FO/ 371/104562 در آن موقع سفارت بریتانیا برچیده شده بود. مطالبی که درباره وقایع این دوره در پرونده‌های دولتی بریتانیا موجود است، عمدتاً از طریق منابع آمریکائی و [illegible]ک المنافع کسب گردیده است.

۵۲– نقش سازمان M16 در روزنامه «ایران تایمز» مورخ ۳۱ مـی ۱۹۸۵ نقل شده است. همچنین در مورد قتل افشارطوس، رئیس شهربانی ایران، نگاه کنید به اسناد دولتی انگلیس:

24 April 1953, FO/371/104565: "The Murde of Chief of Police Afshartus," 8 May 1953, FO/ 371/ 104566 ; "Summary for the Period April 30 May 13, 1953." 23 June 1953, FO/371/ 104568.

53 – "Internal Situation." n.d., FO/ 371/ 10463; "Internal Affairs," *The New York Times*, March 9, 1953, 12:2, and March 10, 1953, 4:5; "Change of Government Tribal Administration," 10 April 1953, FO/ 371/ 104565; "Internal Situation," 13 August 1953, FO/ 371/ 104569; "Iranian Political Trends...," April 24, 1953.

54 – "See Iranian Political Developments from the End of March to the Overthrow of the Mosadeq Regime...." October 28, 1953; and Cottam, *Nationalism in Iran*, pp. 277-82.

۵۵– مصاحبه با روزولت؛ پیرامون شرح ملاقات ماه فوریه، برای آگاهی از نظریات ایالات متحده درباره زاهدی نگاه کنید به: *Contercoup*, pp. 120-24.

۵۶– شرح این وقایع و طرح کلی برنامه اولیه و اصلی کودتا که در بخش ذیل مطرح می‌شود، طی مصاحبه‌ای در ماه اوت ۱۹۸۴ از سوی کارشناسان آمریکائی در امور ایران برای نگارنده روایت شده است.

۵۷– شرح کامل وقایع این ایام در روزنامه نیویورک تایمز توضیح داده شده است. همچنین برای آگاهی از چگونگی انحلال مجلس از طرف دکتر مصدق، نگاه کنید به:

21 July 1953, FO/ 371/104569; "Dissolution of the 17th Majlis," 4 August 1953, FO/371/104569; USARMA Tehran to DEPTAR, WASH DC, 3 March 1953, Record Group 59, Box 4113; "Political Events July 25-31, 1953," July, 31, 1953, Record Group 59, Box 4110.

۵۸– این نقل‌قول‌ها از متن مصاحبه‌های خصوصی و محرمانه‌ای که در ژوئیه و اوت ۱۹۸۴ صورت گرفت، اخذ شده است. یکی از عملیاتی که در آن ایام زیر نظارت «بدامن» انجام گرفت این بود، همه جا تبلیغ شود که مصدق یهودی‌زاده است.

۵۹– اندکی بعد مصدق تشنج در مجلس را ساخته و پرداخته عمال خارجی توصیف کرد. نگاه کنید به:

"Prime Minister's Radio Address o

1953." Record Group 59, Box 4116.

در این مرحله ناگهان شش روزنامه ضد مصدقی در تهران انتشار یافت. مقامات سفارت آمریکا که از فعالیت های «سیا» اطلاع نداشتند، نسبت به منابع مالی این جراید، ظنین شده بودند. نگاه کنید به:

USARMA Tehran to DEPTAR, 3 March 1953.

60 - "Ambassador Henderson's Report," 2 June 1953, FO/ 371/ 104659.

۶۱— شرح این ماجرا به نقل از مصاحبه محرمانه و شخصی است که در مارس ۱۹۸٤ با سرهنگ انجام شد. برای اطلاع از این ماجرا، نگاه کنید به روایت اشرف در کتاب:

Faces in a Mirror (Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, 1980), pp, 134-40.

62 - Roosevelt, *Countercoup*, pp, 147-49, 156-57.

۶۳— جزئیات مربوط به کودتا، که در بخش های زیر می آید، براساس مصاحبه های من با دست اندرکاران عمدهٔ ماجرا و مقالات *New York Times* در آن دوره، تهیه و تنظیم شده است. بسیاری معتقدند که متن فرمان مزبور روی قطعه کاغذی نوشته شده، که قبلاً شاه آنرا امضا کرده بود. از قرار معلوم، حزب توده، در شبکه افسرانی که براساس طرح «آجاکس» سازمان یافته بودند، رخنه کرده بود. جزئیات طرح کودتا، توسط خبرگزاری تاس در ۱۵ ژوئیه (۲٤ تیرماه ۱۳۳۲) گزارش شد. جراید حزب توده نیز از ۱۳ اوت (۲۲ مرداد) بدان اشاره کرده بودند. رجوع کنید به:

"Dr. Musaddiq's Move to Dissolve the Majlis,"و "Persian Army Officers Attempt to Overthrow Dr. Musaddiq," 16 August 1953, FO/ 371/ 104569

شاه در بغداد از سفیر آمریکا پرسیده بود که آیا علناً مخالفت خود را با مصدق ابراز دارد یا خیر؟ نگاه کنید به:

"Situation in Persia," 19 August 1953, FO/ 371/ 104570.

مقصد نهایی شاه ظاهراً لندن بود. نگاه کنید به: روزنامه نیویورک تایمز، ۱۹ اوت ۱۹۵۳، صفحات ۱ ــ ۳ ــ ٤.

٦٤— یکی از دست اندرکاران این ماجرا میگوید که Nerren و Cilley می خواستند در این مرحله، به درگیری بیشتر خود در طرح «آجاکس» پایان دهند، ولی روزولت، ضمن تهدید آ[illegible] آنها را وادار به ادامه همکاری ساخت.

(مصاحبه اوت ۱۹۸۳) برای اطلاع از نقش این خبرنگار رجوع کنید به:

Kennett Love. "The American Role in the Pahlavi Restoration On 19 August 1953". (unpublished manuscript. The Allen Dulles Papers. Princeton University Library. 1960).

۶۵— رجوع کنید به:

The New York Times. August 19, 1953, 1:3-4; U.S. Senate. House. Committee on Foreign Affairs. *The Mutual Security Act of 1954. Hearings.* 83rd Congress. 2nd Session. April 3. 1954. pp. 503-4. 509.

اردشیر زاهدی در: «پنج روز سرنوشت‌ساز» (صفحات ۶۲—۴۱) از برنامه پیچیده‌ای سخن می‌گوید که قرار بود پس از بازداشت نصیری برای ایجاد یک دولت مستقل موسوم به «ایرانِ آزاد» در حوالی کرمانشاه، طرح و اجرا شود. براساس این طرح قرار بود واحدهای نیروی زمینی و هوایی محل، برای دستیابی به سایر نقاط کشور، پایگاهی ایجاد کنند. تأسیسات مهم نفتی کشور و راه‌آهن تهران، طی عملیات انحرافی، که هدف آن سردرگم کردن دولت بود، منفجر شوند. با اینکه چند تن از دست‌اندرکاران ایرانی و آمریکایی ماجرا، طرح‌های مختلفی را در این زمینه مورد بحث و گفتگو قرار داده بودند، هیچ‌یک از منابع «سیا» که با آنها مصاحبه شد، چنین طرحی را بیاد نمی‌آورند.*

۶۶— اقدام «سیا» در سازماندهی این توده‌ای‌های «بدلی» که نقش قاطعی در کودتا ایفا کرده‌اند، و در دیگر روایات منتشر شده درباره آن بحث بعمل نیامده است، لااقل از سوی پنج تن از دست‌اندرکاران «سیا» در این ماجرا، طی مصاحبه هایی که انجام گرفت، تأیید شده است** یکی از مقامات بازنشسته «سیا» به من گفت که بعدها، پایگاه «سیا» در تهران، از طریق جاسوس‌های توده‌ای خود مطلع شد که حزب توده پس از آگاهی از این موضوع که گروه تظاهرکنندگان اولیه «بدلی» بوده‌اند، تصمیم به فراخواندن اعضای خود از خیابانها گرفت (مصاحبه اوت ۱۹۸۳) چند تن دیگر از منابع نگارنده اظهار داشتند که «نرن» و «سیلی» برای بسیج بخشی از جمعیت مزبور (توده‌ای‌های بدلی) محتملاً از طریق ارتباط با

* همان کتاب صفحه ۴۲۴ و نظریه مولف درباره نادرست بودن ادعای اردشیر زاهدی و صفحه ۴۱۶.

** همان کتاب صفحه ۴۱۶ که به نقش توده‌ای‌ها[illegible]ده است.

سران پان‌ایرانیست‌ها استفاده کرده‌اند. این مطلب، با برداشت یکی از کارکنان سفارت امریکا که گفته بود؛ این گروه «ترکیب غریبی بود از اعضای حزب توده و پان‌ایرانیست‌ها» مطابقت دارد. رجوع کنید به:

Mattison to Dulles. August 17, 1953, Recrod Group 59, Box 4110. Henderson's conversation with Mosaddeq is descri-bed in his 1972 interview with the Columbia University Oral History Research Office (pp. 15-18).

بعدها، رهبران حزب توده، نقش حزب را در این وقایع مورد ارزیابی مجدد قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که می‌بایست بیش از این از مصدق پشتیبانی می‌کردند. نگاه کنید به:

Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley: University of California Press, 1966), pp. 219-21.

۶۷- گزارشی در مورد طرح سازماندهی تظاهرات روز جمعه، که چند هفته بعد در نشریه تایمز هندوستان (*The Times of India*) انتشار یافت. نگاه کنید به:

"Transmits a Further Series of Articles," 16 June 1953, FO/ 371/ 104568.

یکی از دست‌اندرکاران «سیا» طی مصاحبه‌ای در ماه اوت ۱۹۸۳ به نگارنده گفت که هواداران مصدق تا روز چهارشنبه، به حدود کلی مخفی‌گاه زاهدی، پی برده بودند و آماده دستگیری وی شدند. هیچیک از مقامات «سیا» که پول منظور را به «آرامش» دادند نتوانستند این نکته را ثابت کنند که مبلغ مزبور به کاشانی رسیده است یا خیر، ولی هر دو باور دارند که پول رسیده است. (مصاحبه‌های اوت ۱۹۸۳ و مارس ۱۹۸٤) چند روز پس از کودتا، انگلیسی‌ها، براساس گزارشی که از سفیر عراق در تهران دریافت داشتند، مطلع گردیدند که شاه، به اتفاق زاهدی از کاشانی دیدار کرده و دست او را بوسیده و از وی، بخاطر مساعدتش در ابقاءِ سلطنت تشکر کرده است. رجوع کنید به اسناد دولتی انگلیس:

"An Account of Conversation," 1 September 1953, FO/ 371/ 104571.

یکی از کارکنان «سیا» به من گفت که پسر کاشانی، پس از کودتا چند بار با او ملاقات کرده و نقش پدرش را یادآور شده است (مصاحبه جولای ۱۹۸٤) یکی دیگر از ناظران کودتا، چندی بعد از وفور پول آمریکائی (دلار) در بازار سخن به میان آورده و گفته است نرخ برابری ریال و دلار در بازار سیاه از هر دلار ۱۰۰ ریال به ۵۰ ریال سقوط کرد. رجوع کنید به:

"The American Role in the Pahlavi Restoration." pp. 40-41.

من با همه کسانی که بطور مستقیم، یا غیرمستقیم در کودتا مداخله داشتند صحبت کرده‌ام، بر این باورند که بسیج دستجات روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) تنها از طریق ارتباط آرامش ـ کاشانی انجام نشده است. بسیاری از این منابع تأیید می‌کنند که دیگر اشخاصی که در این جا از آنان نام برده شد، بی آنکه بتوان نتیجه عملکرد آنها را مشخص نمود، در این ماجرا دست داشته اند.

۶۸ـ رجوع کنید به:

e.g., Joyce and Gabriel Kolko, *The Limits of Power: The World and United States Foreign Policy, 1945-1954* (New York: Harper and Row, 1972), pp.412-20; and Bahman Nirumand, *Iran: The New Imperialism in Action* (New York: Monthly Reveiw Press, 1969), p.5.

۶۹ـ رجوع کنید به:

Stephen E. Ambrose, *Eisenhower, Volume One* (New York: Simon and Schuster, 1983), chs. 26-27; and Dwight D. Eisenhower, *The White House Years: Mandate For Change, 1953-1956* (Garden City, NY: Doubleday,1963), chs. 5-6, esp. p. 163. One top policymaker described the plan to overthrow Mosaddeq to me as a "high priority" for the Dulles brothers (Roosevelt interview).

۷۰ـ رجوع کنید به:

U.S Senate, Committee on Foreign Relations, *The International Petro-leum Cartel, The Iranian Consortium and U.S. Nationa Security*,93rd Congress, 2nd Session, February 21, 1974, pp. 27-28; and Burton I. Kaufman, *The Oil Cartel Case: A Documentary Study of Antitrust Activity in the Cold War Era* (Westport, Conn,: Greenwood Press, 1978), chs. 2-3.

۷۱ـ مصاحبه با «بایرود» Byroade: مصاحبه با «گوردون میتسون» Gordon Mattison (Bethesda, MD, June 30, 1984) و نیز مصاحبه با «روی ـ ملبورن» Roy Melbourne (Chapel Hill, NC, February 1, 1984)

بنابر اظهارات منابع فوق، بایرود و هندرسون، با «بی میلی» با طرح کودتا همراه شدند. نگاه کنید به:

Central Intelligence Agency, *Probable Developments in Iran Through 1953, NIE-75*, 13 November 1952.

طی مصاحبه‌ای که در تاریخ ژوئیه ۱۹۸۴ با یکی از مقامات «سیا» که در آن زمان در تهران بود، بعمل آوردم، استراتژی «جبهه خلق» حزب توده را برای من شرح داد. چنین بنظر ... آن که ما ... فداران جدی کودتا، برادران «دالس»

«وایزنر» Wisner و «روزولت» بوده‌اند.

۷۲— گرچه این کودتا را بطورکلی به مثابه کشمکش نهایی بین مصدق و شاه بر سر قدرت توصیف کرده‌اند، ولی شواهد چندانی، دال بر اینکه شاه نقش فعالی در جهت سرنگونی مصدق ایفا کرده باشد، بدست نیاورده‌ام. شاه با تردید و تزلزل در براندازی مصدق موافقت کرده است. اسناد دیپلماتیک آمریکا و انگلیس آکنده از اشاراتی است بر ضعف و تردیدهای شاه در این دوره. در حقیقت مقامات ایالات متحده و بریتانیا در انتخاب زاهدی نقش اساسی‌تری داشتند تا شاه، و مدتی طولانی صرف متقاعد ساختن وی به همکاری کرده‌اند.

۷۳— این رقم مربوط است به هزینه تجهیز توده‌ای های «بدلی» و نیز پرداخت به آرامش است. علاوه بر این، مبلغ نامشخصی از بودجه عملیات عادی BEDAMN (سالیانه یک میلیون دلار) نیز صرف هزینه ایجاد اغتشاش هائی که در آستانه کودتا صورت گرفت، شد. این ارقام، با گفته روزولت، که هزینه کلی کودتا را مبلغی زیر یکصد هزار دلار برآورد کرده، مطابقت دارد (*Countercoup*, p. 166) پس از کودتا، حدود یک میلیون دلار که برای طرح «آجاکس» منظور شده بود ولی به مصرف نرسیده بود، از طرف روزولت، به زاهدی یا شاه داده شد تا صرف هزینه های دولت شود (مصاحبه با روزولت).*

۷۴— در طول تابستان ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) در بازار تهران، که روزی مهم‌ترین پایگاه سیاسی کاشانی محسوب می شد، به نحو چشمگیری از نفوذ کاشانی کاسته شده بود. نگاه کنید به اسناد دولتی انگلیس:

"Comments on the Political Significance of the Tehran Bazaar Organization," 19 December 1953, FO/ 371/ 109986.

۷۵— نقل قول از «آنتونی کومو» Anthony Cuomo، از مقامات سیاسی سفارت آمریکا در تهران، که در آن زمان، مسئول نظارت بر فعالیت های حزب توده بود (مصاحبه شخصی، رم، ۵ ژانویه ۱۹۸۵) چند تن از کارکنان «سیا» که در آن ایام در تهران کار می‌کردند، نظر مشابهی ابراز داشتند.

۷۶— در این ایام «سیا» تا سطوح عالی تشکیلات حزب توده رخنه کرده بود و از متن تمام دستورات رهبری حزب به کادرها، اطلاع داشت. لذا می توان گزارشات

* همان کتاب، صفحه ۳۳۷ در مورد هزینه کودتا.

مزبور را بسیار دقیق تلقی کرد. به زیرنویس شماره ۷۱ نیز مراجعه کنید.

77 – "Monthly Economic Report," November 2, 1951, "Quarterly Economic and Financial Review, Iran, Fourth Quarte 1952," January 17, 1953, "Quarterly Economic and Financial Review, Iran, First Quarter, 1953," April 17, 1953, "Quarterly Economic and Financial Review, Iran, Second Quarter, 1953," July 18, 1953, "Monthly Economic Survey, Iran, July 1953," August 14, 1953, Record Group 59, Box 4590. See also Homa Katouzian, "The Strategy of Non-Oil Economics: Economic Policy and Performance under Musaddiq" (paper Presented at the Conference on Iranian Nationalism and the International Oil Crisis, 1951-1954, University of Texas, Austin, September 26-27, 1985).

78 – Roosevelt, *Countercoup,* p. 199.

79 – "Internal Situation Reports," n.d., FO/ 371/ 104571; "Political and Economic Developments in Iran," 19 November 1953, FO/ 371/ 104572; "Comments on the Political Significance of the Tehran Bazaar Organization"; "Kashani's Press Conference on Dec. 5," 9 December 1953, FO/ 371/ 104572; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions,* pp. 457-59; "Fortnightly Plitical Summary, Nov. 16-Nov. 29," 1 January 1954, FO/ 371/ 109985; "Fortnightly Political Summary, Period August 21 September 6," 8 September 1954, FO/ 371/ 109985; "Fortnightly Summary for the Period March 13-March 26th," 26 March 1954, FO/ 371/ 109985.

dclined ocnsiderably by the summer of 1953. See "Comments on the Political Significance of the Tehran Bazaar Organization," 19 December 1953, FO/ 371/ 109986.

[75]This view was expressed to me by Anthony Cuomo, the U.S. embassy officer responsible for monitoring the Tudeh in Tehran at this time (personal interview, Rome, January 5, 1985). Much the same was said by several CIA officers stationed in Tehran at the time.

[76]See footnote 71. The CIA had penetrated the Tudeh party at a very high level at this time and was intercepting all of the orders given to its cadres, so these reports can be regarded as very accurate.

[77]"Monthly Economic Report," November 2, 1951, "Quarterly Economic and Financial Review, Iran, Fourth Quarte 1952," January 17, 1953, "Quarterly Economic and Financial Review, Iran, First Quarter, 1953," April 17, 1953, "Quarterly Economic and Financial Review, Iran, Second Quarter, 1953," July 18, 1953, "Monthly Economic Survey, Iran, July 1953," August 14, 1953, Record Group 59, Box 4590. See also Homa Katouzian, "The Strategy of Non-Oil Economics: Economic Policy and Performance under Musaddiq" (paper Presented at the Conference on Iranian Nationalism and the International Oil Crisis, 1951-1954, University of Texas, Austin, September 26-27, 1985).

[78]Roosevelt, *Countercoup*, p. 199.

[79]"Internal Situation Reports," n.d., FO/ 371/ 104571; "Political and Economic Developments in Iran," 19 November 1953, FO/ 371/ 104572; "Comments on the Political Significance of the Tehran Bazaar Organization"; "Kashani's Press Conference on Dec. 5," 9 December 1953, FO/ 371/ 104572; Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, pp. 457-59; "Fortnightly Plitical Summary, Nov. 16-Nov. 29," 1 January 1954, FO/ 371/ 109985; "Fortnightly Political Summary, Period August 21 September 6," 8 September 1954, FO/ 371/ 109985; "Fortnightly Summary for the Period March 13-March 26th," 26 March 1954, FO/ 371/ 109985.

United States Foreign Policy, 1945-1954 (New York: Harper and Row, 1972), pp. 412-20; and Bahman Nirumand, *Iran: The New Imperialism in Action* (New York: Monthly Reveiw Press, 1969), p.5.

[69]See Stephen E. Ambrose, *Eisenhower, Volume One* (New York: Simon and Schuster, 1983), chs. 26-27; and Dwight D. Eisenhower, *The White House Years: Mandate For Change, 1953-1956* (Garden City, NY: Doubleday,1963), chs. 5-6, esp. p. 163. One top policymaker described the plan to overthrow Mosaddeq to me as a "high priority" for the Dulles brothers (Roosevelt interview).

[70]See U.S Senate, Committee on Foreign Relations, *The International Petroleum Cartel, The Iranian Consortium and U.S. Nationa Security*, 93rd Congress, 2nd Session, February 21, 1974, pp. 27-28; and Burton I. Kaufman, *The Oil Cartel Case: A Documentary Study of Antitrust Activity in the Cold War Era* (Westport, Conn.: Greenwood Press, 1978), chs, 2-3.

[71]Byroade interview; interviews with Gordon Mattison (Bethesda, MD, June 30, 1984) and Roy Melbourne (Chapel Hill, NC, February 1, 1984). Byroade and Henderson both went along with the coup reluctantly, according to these sources. Central Intelligence Agency, *Probable Developments in Iran Through 1953, NIE-75,* 13 November 1952 (this document was obtained from the CIA under the Freedom of Information Act); Department of State, Office of Intelligence and Research, *Iran's Political and Economic Prospects Through 1953. OIR No. 6126,* January 9, 1953; National Security Council, *United States Policy Regarding the Present Situation in Iran. NSC 136/1,* Noverber 20, 1952. The Tudeh's "popular front" strategy was described to me in a confidential interview with the CIA desk officer for Iran at this time (July 1984). The original proponents of the coup seem to have been the Dulles brothers, Wisner, and Roosevelt.

[72]Athough the coup is widely portrayed as the culmination of a struggle for power between Mosaddeq and the Shah. I found no evidence that the Shah took an active role in any of the events that led to Mosaddeq's overthrow, other than to give it his reluctant approval. The U.S. and British diplomatic records are full of references to the Shah's weakness and indecision in this period. Indeed, Zahedi was selected by U.S. and British officials rather than by the Shah, and they had to go to great lengths to pesuade him to cooperate.

[73]This figure refers to the payment used to hire the "fake" Tudeh crowd and that given to Aramesh. In addition, an indeterminate amount of money from the normal operating budget of BEDAMN ($1 million per year) was used to pay for the disturbances that immediately preceded the coup. This figure compares favorably with Rossevelt's statement that the entire cost was udner $ 100, 000 *(Countercoup,* p. 166). After the coup, roughly $1 million that had been provided for AJAX but not spent was given by Roosevelt to Zahedi or the Shah to meet government expenses (Roosevelt interview).

[74]Kashani's support in the Tehran bazaar, once his greatest stronghold, had

create a diversion. While a number of plans were discussed by the American and Iranian conspirators, none of the CIA sources I interviewed could recall such a plan.

[66]The CIA role in organizing this "fake" Tudeh crowd, which played a critical role in the coup and is not discussed in other published account, was confirmed to me in interviews with at least five CIA participants. One retired CIA officer told me that the station later learned from its Tudeh informants that the Tudeh's decision to pull its crowds off the streets came after it realized that the original crowd was a "fake" (August 1983 interview). Several of my sources indicated that Nerren and Cilley may have used their contacts with leaders of the Pan-Iranists to mobilize part of this crowd. This is consistent with the observation by U.S. embassy personnel that this crowd contained "an unusual mixture of Pan-Iranists and Tudeh" members. See Mattison to Dulles, August 17, 1953, Recrod Group 59, Box 4110. Henderson's conversation with Mosaddeq is described in his 1972 interview with the Columbia University Oral History Research Office (pp. 15-18). The Tudeh later reevaluated its role in these events and concluded that it should have been more supportive of Mosaddeq. See Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley: University of California Press, 1966), pp. 219-21.

[67]A report of the plan to organize demonstrations on Friday appeared seveal weeks later in *The Times of India*. See "Transmits a Further Series of Articles," 16 June 1953, FO/ 371/ 104568. One CIA participant told me in an August 1983 interview that by Wednesday Mosaddeq's forces had located the general neighborhood where Zahedi was hiding and were preparing to seize him. Neither of the CIA officers who delivered the money to Aramesh could confirm to me that it went to Kashani; both, however, believe that it did (August 1983 and March 1984 interviews). Several days after the coup the British received a report from the Iraqi ambassador in Tehran that the Shah and Zahedi together had visited Kashani. Kissed his hands, and thanked him for his for his help in restoring the monarchy. See "An Account of Conversation," 1 September 1953, FO/ 371/ 104571. One CIA officer told me that Kashani's son visited him several times after the coup to remind him of the role played by his father (July 1984 interview). An observer of the coup reported later that so much American currency had found its way into the bazaar that the black market exchange rate fell from over 100 rials to the dolalr to under 50. See Love," The American Role in the Pahlavi Restoration," pp. 40-41. All of the people involved either directly or indirectly in the coup whom I spoke to believe that the Aramesh-Kashani connection was *not* the only souce of funding for the crowds that appeared on August 19. Most of these sources assume that the other figures mentioned here were also involved, though none could confirm this positively.

[68]See, e.g., Joyce and Gabri[illegible] e *Limits of Power: The World and*

Box 4110.

[58]"These quotes are from confidential itnerviews conducted in July and August of 1984. One activity undertaken through 'BEDAMN at this time was a propaganda compaign to portray Mosaddeq as having Jewish ancestry.

[59]Mosaddeq later charged that this Majlis unrest was the work of foreign agents. See "Prime Minister's Radio Address of July 27, 1953," Record Group 59, Box 4116. Six new anti-Mosaddeq newspapers suddenly appeared in Tehran at this time. U.S. embassy official, unaware of the CIA's activities, were suspicious about the source of funding for these newspapers. See USARMA Tehran to DEPTAR, 3 March 1953.

[60]"Ambassador Henderson's Report," 2 June 1953, FO/ 371/ 104659.

[61]This account is from a confidential itnerview with the colonel, conducted in March 1984. For Ashraf's account of these events see Princess Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror* (Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, 1980), pp, 134-40.

[62]Roosevelt, *Countercoup,* pp, 147-49, 156-57.

[63]The details of the coup presented in this and the following paragraphs are based on my interviews with key participants and on *New York Times* articles from this period. Many people argue that the handwriting on the firman indicates that it had been drafted on a blank sheet of paper that had previously been signed by the Shah. The Tudeh party had evidently infiltrated the network of officers recruited for AJAX; details of the coup plan were reported by Tass on July 15 and in Tudeh newsparpers as early as August 13. See "Dr. Musaddiq's Move to Dissolve the Majlis," "Persian Army Officers Attempt to Overthrow Dr. Musaddiq," 16 August 1953, FO/ 371/ 104569. In Baghdad, the Shah asked the U.S. ambassador whether he should publicly express opposition to Mosaddeq. See "Situation in Persia," 19 August 1953, FO/ 371/ 104570. The Shah's ultimate destination apparently was London. See *The New York Times,* August 19, 1953, 1:3-4.

[64]One participant in these events claims that Nerren and Cilley wanted to end their involvement in AJAX at this point, but were persuaded to remain by Roosevelt, who threatened to have them killed (August 1983 interview). The role of the two reporters is described in Kennett Love, "The American Role in the Pahlavi Restoration On 19 August 1953". (unpublished manuscript,. The Allen Dulles Papers, Princeton University Library, 1960).

[65]*The New York Times,* August 19, 1953, 1:3-4; U.S. Senate, House, Committee on Foreign Affairs, *The Mutual Security Act of 1954, Hearings,* 83rd Congress, 2nd Session, April 3, 1954, pp, 503-4, 509. Ardeshir Zahed, in *Five Dceisive Days,* pp, 41-62, Describes an elaborate plan formulatedafter the arrest of Nassiri to set up an independent state called "Free Iran" near Kermanshah. Local army and air force units were to establish a base from which to seek control over the whole country. Key oil and rail installat[illegible] an were to have been sabotaged to

[48]"Woodhouse, *Something Ventured,* pp, 116-19.

[49]"Ibid; Roosevelt interview; Byroade interview. The quotation of the station chief's view was related to me by a retired CIA officer in an August 1983 interview; this officer claims to remember it from a telegram written at the time.

[50]"Intrigues Among the Bakhtiari Tribes"; Henderson to Acheson, January 18, 1953, Record Group 59, Box 4115; Henderson to Acheson, January 19, 1953, Record Group 59, Box 4117. See also articles in *The New York Times* for this period. The Majlis vote was on a bill to extend Mosaddeq's emergency powers.

[51]"Internal Affairs," 18 February 1953, FO/ 371/ 104562; "Internal Affaris," 24 February 1953, FO/ 371/ 104562; "Internal Affairs," 28 February 1953, FO/ 371/ 104563; "Internal Affairs," 1 March 1953, FO/ 371/ 104562; "Dr. Musaddiq's Quarrel with the Shah," 23 February 1953, FO/ 371/ 104563; "An Assessment of the Internal Situation in Persia," 2 March 1953, FO/ 371/ 104563; "Internal Affairs," 10 Mach 1953, FO/ 371/ 104563; "The Friendly Relationship ..." The British embassy was, of course, closed at this time. Material in the British files on this period was obtained primarily form U.S. and Commonwealth sources.

[52]"The role of M16 is described in *Iran Times*, may 31, 1985, 1. See also "The Murder of the Persian Chief of Police Afshartus," 24 April 1953, FO/ 371/ 104565; "The Murde of Chief of Police Afshartus," 8 May 1953, FO/ 371/ 104566; "Summary for the Period April 30 May 13, 1953," 23 June 1953, FO/ 371/ 104568.

[53]"Internal Situation," n.d., FO/ 371/ 10463; "Internal Affairs," *The New York Times,* March 9, 1953, 12:2, and March 10, 1953, 4:5; "Change of Government Tribal Administration," 10 April 1953, FO/ 371/ 104565; "Internal Situation," 13 August 1953, FO/ 371/ 104569; "Iranian Political Trends...," April 24, 1953.

[54]"See Iranian Political Developments from the End of March to the Overthrow of the Mosadeq Regime...," October 28, 1953; and Cottam, *Nationalism in Iran*, pp. 277-82.

[55]"Roosevelt interview. The February meeting is described in Roosevelt, *Contercoup*, pp. 120-24. For U.S. views on Zahedi see Department of State, "Memorandum of Conversation, Subject: Irna."

[56]"These events and the outline of the original coup plan given in the next paragraph were recounted to me by the American Iran specialist in an August 1984 interview.

[57]The events of this period are fairly well covered in *The New York Times*. See also "Dr. Musaddiq's Move to Dissolve the Majlis," 21 July 1953, FO/ 371/ 104569; "Dissolution of the 17th Majlis," 4 August 1953, FO/ 371/ 104569; USARMA Tehran to DEPTAR, WASH DC, 3 March 1953, Record Group 59, Box 4113; "Political Events July 25 [illegible] 1953," July, 31, 1953, Record Group 59,

production of a fictionalized autobiography of the Iranian poet and Tudeh member Abul Qasem Lahuti, who was living in the Soviet Union. Although Lahuti subsequently denounced the forgery over Radio Moscow, many Iranians still believe it to be accurate. The figure of *1 million was related to me by one former participant in this program in an August 1983 interview.

[44]"One such operation was the organizing of a "fake" Tudeh attack on the Harriman mission in the summer of 1951. See Roosevelt, *Contercoup*, p,95. Several people were killed in the ensuing riots, which were blamed on the Tudeh. Roosevelt believes that this operation may have been carried out bvy Nerren and Cilley, *without* the approval of their CIA superiors (Roosevelt interview).

[45]"Kermit Roosevelt believes that these other figures may have been approached, but cannot say this with certainty (Roosevelt interview). I was unable to confirm or disprove this in interviews with other participants in these events. All other details related in this paragraph were obtained from the sources described in footnote 42 and confirmed independently by at least one additional source.

[46]"The split in the Toiler's party occurred on October 12, 1952. British embassy officials were aware of U.S. support for Baqai at this time. see "Itnernal Situation," n.d., FO/ 248/ 1531. On the split in the Pan-Iranist party see "The Friendly Relationship ...," 10 June, 1053, FO/ 371/ 104568; and "Pan-Iranism: The Ultimate in Iranian Nationalism, February 6, 1952, Record Group 84, Box 29. The latter document refers to a "mysterious mastermind" directing the Pan-Iranists, whom one knowledgeable CIA figure believes was the CIA director of BEDAMN (August 1983 interview). The Soviets were apparently aware of these activities. In early August 1953, a statement was made on Radio Moscow that the United States had armed BAqai and his followers. See "Visit of Genteral Schwartzkopf to Persia," 6 August 1953, FO/ 371/ 104569. The Iran party, Mosaddeq's strongest supporters in the National Front, had even split by the end of 1952. See "Internal Affairs," 24 April 1953, FO/ 371/ 104567.

[47]"CIA covert operations were authorized under National Security Council Directive NSC-10/2, which permitted activities "against hostile foreign states or groups or in support of friendly foreign states or groups." See William M. Leary, ed., *The Central Interlligence Agency: History and Documents* (University, Ala.: University of Alabama Press, 1984), p. 132. In the parlance of the time, this meant that covert action could be used against the Soviet Union and its allies. See Cline, *The CIA Under Reagan, Bush, and Casey*, pp, 119-26. While that anti-Soviet and anti-Tudeh activities carried out under BEDAMN clearly fell within these guidelines, activities against the National Front clearly did not, since the National Front was not regarded as communist or pro-Soviet. It therefore seems unlikely that this component of BEDAMN would have been authorized by the CIA Director or his top deputies. My assumption is that it originated either with the director of the BEDAMN progr[illegible] the head of Near East operations.

intelligence officials stationed in Tehran. Higher level talks were first held in Washington in May 1952, as the British were plotting to install Qavam. A British specialist on Iran discussed with State Department officials a list of 18 possible candidates, including both Qavan and Zahedi. See U.S. Department of State. "Memorandum of Conversation, Subject: Iran," May 16, 1952, Record Group 84, Box 29. On July 29, shortly after the tumultuous Qavam episode, similar talks were held in which at least one U.S. official "was perfectly willing that the possibility of a coup should be examined." See "Anglo-U.S. Discussions About the Persian Internal Situation and the Oil question," 29 July 1952, FO/ 371/ 98691. These events were confirmed in my interview with Byroade. U.S. discussions with the British about these matters appear to have been aimed at maintaining liaison rather than influencing British policy.

38"National Security Council, *National Secruity Problems concerning Free World Petroleum Demands and Potential Supplies, NSC 138*, December 8, 1952, pp. 9-10.

39"Yonah Alexander and Allen Nanes, eds., *The United States and Iran: A Documentary History* (Frederick, Md.: University Publications of America, 1980). pp. 215-17; *The New York Times*, May 22, 1951; 24:4; Washington Talks," 10 April 1951, FO/ 371/ 91470; "Reports Discussion with Mr. Acheson," 17 May, 1951, FO/ 371/ 91535; "Comments on Grady's Interference," 6 June 1951, FO/ 371/ 91545.

40"Acheson, *Present at the Creation*, pp. 507-8; "Message from S. of S.," 10 September 1951, FO/ 371/ 91463; "Text of State Department's Views," 21 September 1951, FO/ 371/ 91589; "Persian Oil Dispute," 28 September 1951, FO/ 371/ 91592.

41"George McGhee, *Envoy to the Middle World* (New York: Harper and Row, 1983), ch. 31; Acheson, *Present at the Creation*, pp. 509-11; "Record of Talks," 4 October 1951, FO/ 371/ 91595; "American Proposal that the Royal Dutch/shell Group should Take Over and Operate the Abadan Refinery Considered Impractical," 6 November 1951, FO/ 371/ 91610; interview with Paul Nitze, Washington, D.C., July 5, 1984.

42"This general desvription of CIA activities in Iran and that of the BEDAMN program in the next few paragraphs were pieced together from interviews with seven former CIA officers who were active in Iran in this period. For a feasibility study of stay-behind networks in the Qashqai region see "United States Attitude Toward Formation of 'Free Goveernment' in Iran," Record Group 59, Box 6980a, October 14, 1948. The CIA was also engaged in routine intelligence-gathering activities in Iran at this time. This involved maintaining contact with a broad cross-section of Iranian political figures, monitoring the Iranian Press, meeting with allied intelligence officers, etc.

43"A particularly effective pr[illegible] l out under BEDAMN was the

1952. Record Group 84. Box 29. Zahedi is not named in the latter telegram, but it clearly refers to him. The supply of arms to the Bakhtiari was related by a confidential soruce in a January 1985 interview and is confirmed in "Intrigures Among the Bakhtiari Tribes," November 28, 1952, Record Group 84, Box 28. Since the early 1900s, Britain had maintained close ties with most of the Bakhtiari Khans, whom they paid to protect the oilfields. Abul Qasem Bakhtiari was not pro-British; rather, he was regarded as a "troublemaker" by the British and their Bakhtiari allies for inciting tribesmen against the other Khans. See "Tribal Affairs and Tribal Policy."

30"*New York Times*, October 13, 1952, 4:1; October 16, 1952, 6:4; "Annual Report on Persian Army for 1952," 9 December 1952, FO/ 371/ 98638. It seems ulikely that Zahedi was prepared to act against Mosaddeq at the time of these arrests. One indication of this is that the M16 officer in charge of the Rashidians was in London on leave at this time (confidential ivterview with an associate of this officer, January 1985).

31"Much of the material presented in this and the following section was obtained in interviews with participants in these events. Except where indicated, all material provided by these sources was corroborated with at least one additional source. Since these sources spoke to me on a confidential basis, they are not named here. In order to establish the veracity of this account, confidential sources for certain critical events are identified below by the roles they played rather than by name.

32"See U.S. Joint Chiefs of Staff, *Documents Resulting From Conversations with the British in Regard to the Eastern Mediterranean and the Middle East. JCS 1819*, November 25, 1947.

33"U.S. Department of State, *Foreign Relations of the United States, 1950. Vol. V. The Near East, South Asia, and Africa* (Washington: U.S. Government Printing Office, 1978), pp. 491-99, 510, 523.

34"Ibid., pp. 509-29, 551, 604; U.S. Department of State, Bulletin, 22, 570, June 5, 1950, 922; William E. Warne, *Mission for Peace: Point Four in Iran* (Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1956), p.18.

35"U.S. Department of State, *Bulletin*, 24, 622, June 4, 1951, 891, and 25, 630, July 23, 1951, 131.

36"See the discussion below on the BEDAMN program. On CIA covert action under Truman see Ray S. Cline, *The CIA Under Reagan, Bush, and Casey* (Washtington: Acropolis Books, 1981), pp. 119-26. The Truman administration to the use of covert action against Mosaddeq was emphasized to me in interviews with the two Assistant Secretaries of State responsible for the Middle East at this time: William Rountree (Maggie Valley, NC, August 25, 1984), and Henry Byroade (Potomac, Md., August 7, 1984).

37"Conversations of this sort occurred frequently between embassy and

[21]"Qavam's Proposals," 7 Januray 1952, FO/ 371/ 98683; "Intervention of Mr. Julian Amery," 7 February 1952, FO/ 371/ 98683; "Qavam's Proposals," 25 March 1952, FO/ 371/ 98683; interview with Sir George Middleton, London, January 16, 1985; "Internal Situation," n.d., FO/ 248/ 1531. Qavam also approached the U.S. Embassy for support as early as October 1951. See Richards to Acheson, October 30, 1951, Record Group 84, Box 29.

[22]"Ibid.; Acheson to Henderson, June 16, 1952, Record Group 84, Box 29.

[23]"Internal Situation." On Kashani, see Yann Richard, "Ayatollah Kashani: Precursor of the Islamic Republic?" in Nikki R. Keddie, ed., *Religion and Politics in Iran* (New Haven: Yale University Press, 1981), pp. 101-24.

[24]"Henderson to Acheson, August 3, 1952, Record Group 84, Box 29. Ample evidence that the British were not yet ready for Qavam to assume the premiership is contained in "Intenal Situation."

[25]"Annual Repot on Persain Army for 1952," 12 September 1952, FO/ 371/ 98683; "Internal Situation."

[26]"Ibid.; *The New York Times*, August 15, 1952, 2:8, August 20, 1952, 1:1; Henderson to Acheson, August 3, 4, 15, 1952, Record Group 84, Box 29; "Recent Developments in Pan-Iranism," July 1, 1952, Record Group 59, Box 4109; "Article by Brigadier Fitzroy Maclean, M.P.," 27 August 1953, FO/ 371/ 104570. This article is from *The Listener*, August 27, 1953. See also Fitzroy Maclean, *Easten Approaches* (London: Jonathan Cape, 1950), p. 266.

[27]"Henderson to Acheson, July 7 and 21 and October 17, 1952, Record Group 84, Box 29.

[28]"Internal Situaion." Kashani was also intriguing with the Tudeh at this time. In a 90-minute meeting in late September, Tudeh leaders reportedly agreed to back Kashani for the premiership in exchange for a promise to expel U.S. military advisors, close U.S. consulates in Iran, and restrict the movement of U.S. citizens in northern Iran. see Henderson to Acneson, September 28, 1952, Record Group 84, Box 42. Kashani was also reproted to have taken money from the Tudeh. See "Internal situation." Kashani was quoted by a *Time* reporter as saying "since the Tudeh party is fighting against imperialism, they are with us." See "The TIME Correspondent's Interview with Ayatollah KASHANI," October 18, 1952, Record Group 84, Box 129. Apparently believing that Kashani was trying to seize power with Tudeh help, a Special Estimate was prepared by the CIA on Mosaddeq's chances of remaining in office. See "Prospects for Survival of Mosaddeq Regime in Iran," SE. 33, 14 October 1952. Sayyid Zia told a British embassy officer on Ocotber 12 that Kashani was supporting Zahedi with the intention of eventually deposing him and seizing power himself. See "Internal Situation."

[29]"Ibid.; "Tribal Affairs and Tribal Policy," n.d., FO/ 284/ 1521; Middleton interview (London, January 16, [illegible] lerson to Acheson, September 9.

Emery," 12 July 1951, FO/ 371/ 91570; "Persain Oil Situation," 21 June 1951, FO/ 371/ 91565.

[15]"Reports on Conversation with the Shah on 30th June," 2 July 1951, FO/ 371/ 91461; "Reports on Conversation with the Shah," 16 Junly 1951, FO/ 371/ 91462; "Record of a Luncheon Party Given by the Shah," 5 August 1951, FO/ 371/ 91577.

[16]Encloses Short Account of Talks," 1 September 1951, FO/ 371/ 91584; "View that HMG Should Refrain From Any Statement," 26 August 1951, FO/ 371/ 91582.

[17]*The New York Times*, August 27, 1951, 12:2, September 3, 1951, 1:6, "Approach to a New Persain Govenment," 8 September 1951, FO/ 371/ 91590; "Change of Government," 4 September 1951, FO/ 371/ 91587; "Suggests Lines to be Taken to Prevent Complete Nationalization," 5 September 1951, FO/ 371/ 91587.

[18]"Assessment of the State of Public Opinion," 4 September 1951, FO/ 371/ 91463; "Departmental Comments," 19 November 1951, FO/ 371/ 91614; *The New York Times*, September 10, 1951, 1:7. Shepherd's report was heatedly disputed by Stokes, who argued that "mucking about with discredited old men ... will get us nowhere." See "Note by the Lord Privy Seal," 22 September 1951, FO/ 371/ 91590. In fact, the Shah had recently told Shepherd that he preferred Qavam to Sayyid Zia, and on September 17 stated that Mosaddeq could not be replaced at that time. See "Discusses the Shah's Preference in Regards to a Prime Minister to Succeed Mosaddeq," 31 August 1951, FO/ 371/ 91462; and "Record of a Conversation with the Shah on 17th Sept.," 18 September 1951, FO/ 371/ 91463. Not surprisingly, Shepherd was soon given another post.

[19]"Text of State Department's Views," 21 September 1951, FO/ 371/ 91589.

[20]"Text of Reply From President Truman," 26 September 1951, FO/ 371/ 91591; "Persian Oil Dispute," 28 September 1951, FO/ 371/ 91592; "Draft Telegram to Tehran," 27 September 1951, FO/ 371/ 91592; "Record of a conversation with the Ameriacan Ambassador," 1 October 1951, FO/ 371/ 91596; CAB 128/20, pp. 231-34 (British cabinet records). The subordination of the Iranian commander and the plan to invade Abadan were recounted to me by a retired M16 officer involved in these events in a January 1985 inteview. Kermit Roosevelt, CIA operations deputy for the Middle East, was aware of these activites at the time, and confirms the critical role played by Truman (personal interview, Washington, D.C., June 5, 1985). Roosevelt was also aware of the British plots with Qavam and Zahedi described below, but did not discuss them with the British at the time. The United States had also expressed strong opposition to British plans to use military force in Iran in May 1951. See "The Position of the United States With Respect to Iran, NSC Action No. 437," May 17, 1951, Record Group 59, Box

views were conducted by the author between the summer of 1983 and the summer of 1985. Because of the sensitive nature of this topic, the names of many key sources and participants cannot be revealed. Except where noted, all details reported here that were obtained in interviews have been corroborated with a second source to ensure their accuracy.

[4]On Iranian politics in this period see Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), chs. 13-15; and Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton Universtiy Press, 1982), chs. 4-5. On the oil dispute see L. P.Elwell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London: Lawrence and Wishard, 1955).

[5]On the composition of the National Front see T. Cuyler Young, "The Social Support of Current Iranian Policy," *Middle East Journal*, 6, 3 (Spring 1952), 125-43.

[6]Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, pp. 250-67.

[7]For the most complete account of British policy toward Iran in this period see Elwell-Sutton, *Persian Oil*, esp. chs. 16-18.

[8]Ibid.

[9]Dean Acheson, *Present at the Creation* (New York: Norton, 1969), p. 507.

[10]"Reports Persians Trying to Recruit Oil Technicians.' 20 August 1951, FO/ 371/ 91579 (sources referenced in this way are from the Public Records Office in London); "Exports to Rersia," 17 December 1951, FO/ 371/ 98634; "Monthly Economic Report," September 25, 1951, Record Group 59, Box 5490 (sources referenced in this way are from the National Archives in Washington); "Financial Restrictions on Persia," 12 September 1951, FO/ 371/ 91491; Elwell-Sutton, *Persain Oil*, p. 257.

[11]Documentary evidence on the British net is fragmentary, but gives some indication of its depth. See, for example, "Les Follies Imperiales," 18 March 1952, FO/ 284/ 1541. This is a report by the British Chargé and the top M16 officer in Tehran on the Shah's most intimate views, as recounted to them by his confidant Ernst Perron. "Action in the Persian Situation Advocated by M. Kaivan," 3 July 1951, FO/ 371/ 91461, gives a list of pro-British political figures obtained from a British agent in the Iranian labor movement. For a description of this agent's network see "Trade Unions in Persia," 6 Januray 1952, FO/ 371/ 98731. The Rashidians are referred to as "the brothers" in the account of these events by Woodhouse, *Something ventured*, chs. 8, 9.

[12]"Record of Interdepartmental Meeting," 20 March 1951, FO/ 371/ 91525; "Political Situation," 28 April 1951, FO/ 371/ 91457; "Notes of a Meeting to Discuss Persia," 28 June 1951, FO/ 371/ 91555.

[13]"Records Convesation with Miss Lambton," 15 June 1951, FO/ 371/ 91548; "Discusses the Position in Persia," 21 June 1951, FO/ 371/ 91550.

[14]"American Assistance to the Persian Oil Dispute: Views of Mr. Horace

NOTES

[1]Kermit Roosevelt, the leader of the coup, was asked to undertake similar operations against Arbenz in Guatemala and Nasser in Egypt. See *The Los Angeles Times*, March 29, 1979, 5-8. At least one participant in the coup went on to achieve considerable notoriety with similar operations in Syria, Nepal, and Vietnam. See *The Wall Street Journal*, October 19, 1979, p.1. No less an authority than Richard Helms, CIA director from 1965 until 1973, describled the 1953 coup to me as an important model for CIA covert operations elsewhere (telephome interview, Washington, D.C., July 26, 1984).

[2]Kermit Roosevelt, *Contercoup* (New York: McGraw-Hill, 1979). For a good discussion of the flaws in this account see the reviews by Richard Cottam, in *Iranian Studies*, 14, 3-4 (Summer-Autumn 1981), 269-72, and Thomas Powers, in *The Nation*, April 12, 1980, 437-40. The first public account of the coup in the American press was leaked by the CIA during the 1954 U.S. elections. See Richard and Gladys Harkness, "the Mysterious Doings of CIA. "*Ssturday Evening Post*, November 6, 1954, 66-68. Incomplete accounts are also given by Andrew Tully, *CIA, the Inside Story* (New York: Morrow, 1962), ch. 7; Barry Rubin, *Paved With Good Intentions* (New York: Oxford University Press, 1980), pp. 77-88; Christopher Montague Woodhouse, *Something Ventured* (London: Granada, 1982), chs; 8-9; Sepehr Zabih, *The Mosaddeq Era* (Chicago: Lake Virew Press, 1982), ch.8; and Jonathon Kwitney, *Endless Enemies* (New York: Congdon & Weed, 1984), ch. 10. Each of these omits many key details. A highly fictionalized and romanticized account by a key participant is Ardeshir Zahedi, *Five Decisive Days* (unpublished manuscript, n.d.). This is an English translation of and article published in the Iranian newspaper *Ettela* at soon after the coup.

[3]The main diplomatic records used for this study are those available at the U.S. National Archives and the British Public Records Office. The people interviewed include all but one of the CIA officers directly involved in the coup who are alive today (one refused to speak on the subject), five CIA officers who worked on Iran at CIA headquarters in Washington at the time of the cwup, two of the three most senior U.S. foreign service officers in Iran at the time (the third, Ambassador Loy Henderson, is now dead), two other foreign service officers and the U.S. Naval Attaché stationed in Tehran at the time, the two Assistant Secretaries of the State with responsibility for the Middle East in 1951-1953, two of the key British participants, an[illegible]owledgeable Iranians. These inter-